

جنگ شیرانه در لیبی!

مجید دارابیگی



بیش از ده روز است که شهر طرابلس پایتخت کشور لیبی، مراکز نظامی، اداری، خدماتی، تاسیسات اقتصادی و واحدهای مسکونی این کشور شمال آفریقا، آماج موشک های دور برد و بمب باردمان شبانه روزی هواپیماهای نظامی سه قدرت بزرگ امپریالیستی جهان، فرانسه، بریتانیا و ایالات متحده ی امریکا قرار دارد و جهانیان تحت تاثیر آوازه گری فریبنده و تخدیر کننده ی رسانه های امپریالیستی دایر بر مبارزه با دیکتاتوری و پیش گیری از حمام خون در شهر بن غازی یا با سکوت خود بر این تجاوز امپریالیستی مهر تانید می زنند و یا آشکارا برای آن هورا می کشند.

بقیه در صفحه 10

مداخله نظامی در منطقه با چه هدفانی صورت گرفت؟

تقی روزبه

وقوع بحران انقلابی و تکوین شتابناک آن در کشورهای شمال آفریقا و منطقه خاورمیانه، با اهمیتی ژئوپولیتیک برای کل نظام سرمایه داری و قدرت های بزرگ، آنها را سخت غافلگیر کرد. آنها اکنون درگیرودار تلاش برای حل یکی از دشوارترین بحرانهای چنددهه اخیردریکی از حلقهات ضعیف، آسیب پذیر و درعین حال بس مهم رنجیره سرمایه داری هستند. منطقه ای که بدلیل تأمین نفت ارزان برای بازرجهانی سرمایه و فروش سالانه دهها میلیارد دلار اسلحه توسط کنسرنهای عظیم، و صدورصدها میلیارد دلار کالا و خدمات، دارای اهمیت بی همتائی برای گردش سرمایه است.

بقیه در صفحه 13

همه مصریها مساوی هستند... اما بعضی ها مساوی تر از دیگرانند!

گلین جاکسن ترجمه: نسرین ابراهیمی

بقیه در صفحه 9

بیانیه کمیته مرکزی سازمان نگاهی به اوضاع سیاسی ایران

1- فراز تازه ای از خیزش شگفت انگیز مردم استبدادزده کشور ما پس از یک دوره ی عدم حضور گسترده سیاسی در خیابان ها در 25 بهمن و حرکت های پی در پی اول و دهم اسفند و تدارک برای حرکت های آتی، بار دیگر موجی از بیم و امید و فضای شوق انگیزی را در میان ایرانیان دامن زده است که چپ اگر در حضور فعال خود جدی است میباید تصور روشنی از خاستگاه، ظرفیت ها و چشم اندازهای محتمل آن ارائه دهد؛ تا بتواند وظایف معینی را در خور شرایط سیاسی استنتاج کند، و پاسخ مناسبی به الزامات مداخله ی نیروهای مدافع سو سیالیسم فراهم آورد.

بقیه در صفحه 2

در نقد بیانیه کمیته مرکزی درباره اوضاع سیاسی ایران و دفاع از سند مقابل آن!

حسین قاضی

توضیح مقدماتی: به دنبال رویدادهای انقلابی اخیر منطقه و تظاهرات بدون مجوز 25 بهمن، کمیته مرکزی لازم دید که تحلیلی از وضعیت سیاسی تازه ارائه کند. در این رابطه دو سند به کمیته مرکزی ارائه شد که یک سند با اکثریت آرا مبنا قرار گرفت و با اصلاحاتی در آن و وارد کردن بخش هایی از سند دیگر به عنوان بیانیه مصوب کمیته مرکزی اکنون در سایت منعکس است. من لازم دیدم که به دلیل ایرادات این بیانیه و جنبه های مثبت سندی که مورد دفاع اقلیت کمیته مرکزی بود، این سند را با تاکید بر چند نکته در اینجا بیاورم.

بقیه در صفحه 4

پاسخی به نقد رفیق حسین قاضی

ح. محسنی

رفیق حسین قاضی در نقد سند اکثریت کمیته مرکزی نکاتی مطرح کرده که پیرامون سه موضوع می توان آن را کانونی کرد:

- 1- در باره ضرورت مبارزه برای دموکراسی
- 2- پیوند مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم و
- 3- رهبری سیاسی - دموکراتیک

من در هر محور از این موضوعها نکاتی را مطرح می کنم و بحث تفصیلی تر را به بعد واگذار می کنم.

بقیه در صفحه 6

پس از حذف یارانه ها اکنون نوبت به حذف ارتقاء حداقل دستمزد کارگران است!

رسول آرام

بقیه در صفحه 8

کردن فراخوان رژیم بوده است در حالی که این حرکتها کاملا مستقل از روزهای مرسوم رخ دادند، هرچند - در کنار شبکه- های جوانان - رهبران اصلاح طلب هم فراخوان آن را داده باشند.

نگاهی به اوضاع سیاسی ...

ب- این حرکتها در تمایز از حرکتهای سال قبل، بر اثر تمرکز و ممانعت نیروهای سرکوب، اساسا پراکنده و موضعی سازماندهی شده و حتی نقاطی تحت پوشش قرار گرفت که پیش- تر در آنجا تظاهراتی رخ نداده بود. به عنوان نمونه میتوان روی حرکت اسلام شهر در دور جدید انگشت گذاشت.

ج- دامنه‌ی حرکت صرفا به کلان شهر تهران و یا چند شهر بزرگ محدود نشد، بلکه برخی شهرهای کوچک را نیز در بر گرفت. هر چند در ابعاد حضور مردم و دامنه‌ی آن‌ها، نباید غلو کرد.

د- شعارها عموما علیه هسته‌ی مرکزی قدرت سیاسی یعنی دستگاه ولایت و شخص ولی فقیه کانونی شده بود این نقطه عطف تازه ای را در سیر حرکت تاکتونی مردم منعکس می‌کند و مختصات لحظه‌ی کنونی را نشان می‌دهد.

ذ- روحیه‌ی مردم نه تنها تدافعی نبوده، بلکه اعتماد به نفس و مقاومت فعالی را در متن فضای سیاسی جدید در برابر تعرض همه جانبه رژیم به نمایش گذاشته است.

5- حرکت‌های امید بخش مردم که با استفاده از فرصت سیاسی و مساعد ناشی از انقلاب‌های عرب، و در اعتراض به دستگیری رهبران اصلاح طلب شعله‌ور شده بوداز چارچوب ظرفیت‌ها و پلتفرم اصلاح طلبان- چه در دور قبلی و چه در دور جدید- فراتر رفته و کلیت نظام را نشانه گرفته است. همین خودبیانگر تناقضی آشکار است. تناقض بین رادیکال شدن شعارها از یک سو و چهارچوب قالب تنگ برنامه رهبران اصلاح طلب از سوئی دیگر، این خود موجب گردیده تا اصلاح طلبان وادار شوند به باز بینی منشور خود. ویراست دوم منشور سبز اما نشان می‌دهد که پروژه‌ی آن‌ها کماکان بازسازی جمهوری اسلامی ولو با تعدیلهایی در اصل ولایت فقیه است و اجرای "بدون تنازل قانون اساسی" همچنان "چشم اسفندیار" طرح آن‌ها به شمار می‌رود. شکاف بین محتوای رادیکال جنبش(جهت گیری علیه کلیت نظام) با گفتمان رهبری اصلاح طلبان و گرایشات همسویان مهمترین تناقض وچالش صفوف درونی جنبش را تشکیل می‌دهد. موج سواری بر روی جنبش ساختارشکن و انقلابی، حتی اگر مستلزم اندکی فراتر رفتن از ظرفیت رسمی این جریان جهت کنترل جنبش و هدایت آن در چهارچوب نظام و قانون اساسی آن باشد، امری ضروری تلقی می‌شود. اما این تلاش قادر نیست بر این تناقض بزرگ فائق آید. هم از این روست که اصلاح طلبی در شرایطی که دو قطب رادیکال در برابر هم صف آرائی میکنند، نا بهنگام ترین پروژه سیاسی به شمار می‌رود. پروژه ای که از شکوفائی جنبش اعتراضی جلو گیری میکند، حرکت مردم را کند میکند و مانع پیشروی آنان میشود.

6- پاسخ رژیم اسلامی به فراز تازه‌ای از خیزش مردم سراسیمه و واکنشی بود. آنها پس از غافلگیری اولیه، ماشین سرکوب خود را دیوانه‌وار به کار انداخته و به انتقام‌گیری دست زداند. موج دستگیری معترضان و تهدید و ارباب فعالان سیاسی، تاکتیک بزدلانه آدمربایی و... یکی پس از دیگری در دستور کار رژیم قرار گرفت. در کنار این اقدامات وجه مشخصه دیگری هم خود را نشان داد و آن میدان‌داری محافظه‌کاران سنتی است. بروز حرکت بزرگ در 25 بهمن در عین حال شکاف اردوی محافظه‌کاران را تعمیق بخشیده و پایان همسویی راست سنتی زیر فشار بیت رهبری از راست

2- خیزش 25 بهمن را می‌بایست در تداوم حرکت‌های سال گذشته با کیفیتی جدید تلقی کرد، کیفیتی که با وزش نسیم خوش انقلاب‌های عربی هم هنگام بوده است. هر چند موجی که خاورمیانه و شمال آفریقا را در نور دیده است، در برآمد خیزش نوین مردم ایران، همچون عامل بی‌واسطه و تقویت‌کننده نقش غیرقابل انکاری ایفا کرده است، اما تاثیر این عامل را باید در بستر یک دوره‌ی تجدید قوا و تأمل درباره‌ی امکانات و کاستی- های جنبش، و پس از تعرض لجام گسیخته رژیم اسلامی در عرصه‌ی سیاسی (حمله به مخالفان تا خاکریز آخر) و در عرصه اقتصادی با سیاست‌های ضدو نقیض اقتصادی، طرح خامان برانداز حذف یارانه‌ها و آثار شوم تشدید تحریم‌های اقتصادی در نظر گرفت. مفصل‌بندی این دو عامل، سبب ساز خیزش بزرگ 25 بهمن گردیده است. و به سخن دیگر افت حضور خیابانی مردم در چند ماه گذشته را به معنای شکست جنبش 22 خرداد نباید تلقی کرد. سرکوب لجام‌گسیخته دشمن زمانی به نتیجه‌ی نهایی می‌رسد که روحیه همبستگی و مبارزاتی را در میان مخالفان خود درهم بشکند. در حالی که جنبش اعتراضی 88 صرفا خاکریزهایی رایجی را با بان‌ها را تقریباً سال گذشته از دست داده بوده است، بدون آنکه تسلیم دشمن شده باشد. وگر نه چگونه می‌توان در زمان‌بندی‌ی چنین فشرده، ارتقاء شعارها و روحیه دفاع فعال خیزش جاری را در یک فراز به مراتب بالاتر تبیین کرد، و ردپا و دستاوردهای آن را در حرکت اخیر نادیده گرفت؟

3- دستگاه ولایت و کل اردوی اقتدارگرایان در نبرد علیه جنبش اعتراضی هر چند توانسته است انجام تظاهرات خیابانی را محدود و در مواردی ناممکن کند، اما در عرصه سیاسی و اخلاقی شکست خورده است. نظام خیابان‌ها را ظاهرا به تسخیر خود درآورده، اما قلب میلیون‌ها انسان را در پشت خیابانها بیش از پیش از دست داده و دریایی از کینه و نفرت را به جان خریدارده است. مقابله با حضور مردم در خیابان‌ها و در سطح شهرها دنیایی از خشم و غضب را زیرپوست شهر به بار آورده است. این اقدامات نه تنها سیاست اقتدار و برق سرنیزه‌ی رژیم را به نمایش نمی‌گذارد، که وحشت حاکمان را از حضور مردم منعکس می‌کند. مسئله این است که روی آوری دستگاه ولایت به سرکوب عریان از این واقعیت برخاسته است که جنبش اعتراضی از نقطه‌ی معینی فراتر رفته و میرود طومار نه تنها ولی فقیه، که بنیان نظام سیاسی را زیر ضرب قرار دهد.

4 - خیزش 25 بهمن در واقع شورشی علیه نظام ولایت فقیه بود. در این خیزش مرگ بر دیکتاتور اسم مستعار شخص ولی فقیه بود و شعارها علیه "سیدعلی" در واقع اعتراضی بود علیه جباریت رژیم مذهبی که در عرض 30 سال خون مردم را در شیشه کرده است. از آنجا که 25 بهمن فراز نوینی را در مبارزات مردم ما گشوده است؛ ضروری است وجه مشخصه- ی حرکت‌های دور جدید اعتراضات مردمی را نشان دادو آن را تا حد ممکن صراحت بخشید:

الف- انتخاب روزهای 25 بهمن، اول و ده اسفند- به استثنای 16 آذر سال 88- برخلاف روزهای مذهبی و تقویمی جمهوری اسلامی، اساسا مستقل از ابتکار رژیم صورت گرفته است. در روزهای تقویمی گذشته تاکتیک معترضان عموما از آن خود

مصلحت‌گرا را می‌تواند رقم بزند. انتخاب مهدوی کنی به ریاست مجلس خبرگان یکی از جلوه‌های این شکاف به شمار می‌رود.

7- همانگونه که تجربه شکست انقلاب بهمن نشان داده است، مهمترین خط‌درونی برای یک جنبش انقلابی، غلبه روحیه "همه باهم" یعنی تجمع توده وار مردم حول یک رهبر و گفتمان بیگانه با ماهیت پیشرونده جنبش و ادغام و منفعل ساختن سایر گرایش‌ها در زیر چتر و هژمونی آن گفتمان است. این سخن به معنای نفی رهبری سیاسی - دمکراتیک نیست. برای فایز آمدن بر این خطر، لازم است جریانات و جنبش‌های مدافع آزادی و برابری اجتماعی در صفتی مستقل و متمایز در متن جنبش عمومی ضد استبدادی حضور داشته و مطالبات ضد استبدادی را با مطالبات پایه ای خود پیوند بزنند. تنها از این طریق است که میتوان موقعیت گفتمان سوسیالیسم و مبارزه برای آزادی و برابری اجتماعی، نان و آزادی را در برابر گفتمان اصلاح طلبی و لیبرالی، تقویت کرد.

8- جنبش‌های مدنی و اجتماعی همچون زنان و جوانان... در عین حال که می‌باید با هویت مستقل خود در صحنه نبرد حاضر شوند، اما بدون همکاری فعال و سازمان یافته مابین این جنبش‌ها و ایجاد جنبش جنبش‌ها آن‌ها قادر نخواهند بود به نیرویی کارساز در کارزار سیاسی موجود تبدیل شوند. چه باید از مبارزه همه این نیروها دفاع کند و برای الزامات این دفاع پروژه‌ی روشنی داشته باشد. بنابراین در شرایط کنونی بحث بر سر این نیست که جنبش‌های اجتماعی باید وارد میدان نبرد شوند، بلکه مساله مرکزی صحنه‌ی سیاسی ایران این است که الزامات حضور آن‌ها چگونه فراهم می‌شود. به سخن دیگر نه ضرورت آمدن این جنبش‌ها، بلکه راه به میدان آمدن آن‌ها پرسشی است که باید پاسخ شایسته خود را دریافت کند. به راستی بدون دفاع از خواست‌های پایه‌ای این جنبش‌ها و ادغام آن در منشور عام جنبش، جلب همدلی و همکاری در نبرد علیه رژیم اسلامی چگونه قابل تصور است؟

در نتیجه، سازمانیابی نیروهای اجتماعی انقلاب از نان شب ضروری تر است. به میدان آمدن طبقه کارگر به عنوان نیروی تعیین کننده که میتواند کار رژیم را یکسره کند. سازماندهی تهید ستان شهری و مجهز کردن آنان به آگاهی و روشنائی میتوانند نقش مثبتی در پا گرفتن و تعمیق انقلاب داشته باشند. کار درون نیروهای مسلح نظام اهرم دیگری است که برای روز قطعی جدال می‌تواند ضربه نهایی را وارد کند. سازمانیابی نیروهای اجتماعی یاد شده بدون پیوند با بخش‌هایی دیگری از جامعه و تنگتر کردن حلقه مبارزه‌ی مدنی جنبش‌های اجتماعی زنان، جوانان... دور رژیم اسلامی به تنهایی کارساز نیست و باید در ترکیب با یک دیگر به پیش روند.

9- بی شک رویکرد به ضرورت و اهمیت انقلاب یکی از نکات جالب و مثبت تحولات جاری است. با این همه در طی بیش از سه دهه ما شاهد سم پاشی مداوم توسط اصلاح طلبان اعم از حکومتی و غیرحکومتی علیه انقلاب و ترویج و تبلیغ درکی نادرست و انحرافی از مبارزه مسالمت آمیز و مبارزاتی مدنی بوده ایم که در آن هرگونه مقاومت و ایستادگی در برابر تعرض رژیم به معنی خشونت طلبی و عدول از پرنسپ‌های مبارزه مسالمت آمیز مذموم تلقی شده است. و این در حالی است که تجارب و نمونه های فراوانی نشان میدهند که خشونت اساسا از سوی رژیم و حکومت ها بر مردمی که با اشکال مسالمت آمیز به مبارزه پرداخته اند صورت گرفته و مادامیکه راه های مسالمت گشوده باشند، توده های مردم رغبتی به استفاده از شیوه های خشن مبارزه نشان نمی دهند.

از همین رو ما ضمن دفاع از آرمان انسانی جهانی بدون خشونت و اعلام انزجار خویش علیه خشونت ورزی و تأکید بر اینکه همواره این حکومت ها و دشمنان مردم هستند که مدافع کاربرد خشونت و تحمیل آن به مردم هستند، مقاومت فعال در برابر آن را با هدف دفع خشونت و پیشبرد مطالبات به حق خود را مغایر دفاع از مبارزات مسالمت آمیز نمی دانیم. بدیهی است که تأکید اصولی بر مقاومت فعال در برابر اعمال خشونت و دفع آن، به معنی نادیده گرفتن موازنه قوا و یا افتادن به دام خشونت متقابل و عکس العمل های کور و انتقام گیرانه نیست. انقلاب برای سرنگونی نظام هائی که حاضر به شنیدن صدای مردم و مطالبات به حق آنها نیستند حق مردم است.

10- ضرورت تبلیغ و پیشبرد گفتمان سوسیالیستی و پیوند نان و آزادی

همانطور که در اسناد گوناگون سازمان بکرات مورد تأکید قرار گرفته است، سوسیالیسم و دموکراسی جدا از هم نیستند و چه در حالی که نمی باید نسبت به ذره ای از اصلاحات در شرایط زندگی مردم بی تفاوت بماند، موظف است چرانی ضرورت در هم شکستن ساختارهای مسلط و عبور از نظام سرمایه داری را برای تکوین دمکراسی رادیکال یا سوسیالیسم البته نه با منطق چوبی، بلکه با استفاده از منطق دمکراتیک نشان دهد. ما برای چنین بدیلی مبارزه می کنیم. از همین رو در اینجا یک بار دیگر مصوبه کنگره چهاردهم را به عنوان راهنمای عمل خود مورد تأکید قرار می دهیم:

برای سازمان ما که خود را جزیی از جنبش بزرگ و متنوع نیروی کار و زحمت می داند و برای خودرسانی و ساختن دنیای دیگر از همین امروز مبارزه می کند، و در شرایطی که گفتمان سوسیالیستی در جنبش عمومی از موقعیت درخوری برخوردار نیست، اهمیت مبارزه برای تقویت گفتمان سوسیالیستی و شکل گیری بلوک طبقاتی معطوف به سوسیالیسم روزافزون می‌شود. از این رو:

الف- برای پیش برد این مبارزه، هم کاری و هم راهی همه ی مبارزان ضد سرمایه‌داری و مدافعان مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز، یک ضرورت حیاتی و غیر قابل چشم پوشی است و ما بیش از هر زمان دیگر بر آن پای می فشریم.

ب- در مسیر این مبارزه، و برای سرنگون کردن حکومت اسلامی و دفاع از حقوق و آزادی های مردم، با همه ی نیروهای آزادی خواه هم راه و هم گام می شویم.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی!
زنده باد آزادی، زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

ششم فروردین ۱۳۹۰



استفاده از منطق دموکراتیک نشان دهد. ما برای چنین بدیلی مبارزه می کنیم."

در این قسمت از بیانیه کمیته مرکزی اولاً " منطق دموکراتیک " ، واژه بی ربطی به نظر می رسد . ثانیاً معلوم نیست چگونه با منطق دموکراتیک میتوان ساختارهای مسلط را درهم شکست و از نظام سرمایه داری عبور کرد. چرا که عبور از سرمایه داری توسط یک نیروی اجتماعی که بر بستر پراتیک اجتماعی به گفتمان آزادی و سوسیالیسم دست یافته است ممکن است نه با منطق دموکراتیک. واقعیت این است که در این توضیح اضافه شده توسط کمیته مرکزی به بند آخر سند دیگر ، به نوعی تفکیک انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی تداعی میشود. بنا براین مناسب آن بود که بدون این توضیح و تفسیر اضافی ، به نقل همان عبارت سند سیاسی کنگره که در ادامه آمده است اکتفا میشد. کاری که در سند دیگر به درستی انجام شده است .

ج - نکته آخر اینکه در بیانیه کمیته مرکزی از استفاده از بند 5 سند دیگر به ویژه آنجا که به شکل گیری کانون های هم آهنگ کننده و فراخوان دهنده و بر آمده از دل جنبش و به تقویت شبکه های واقعی و مجازی . بخصوص شبکه ها و تشکلهای مستقل کارگری و سایر لایه های مزد و حقوق بگیر ، بیکاران ، زنان ، مردمان تحت ستم ملی ، اشاره شده ، اجتناب شده است . در حالیکه برای ایجاد پایه های در هم شکستن نظم موجود و برپایی آلترناتیو سوسیالیستی از پائین این تاکید ضروری است . بویژه که این اشکال زائیده خود جنبش های اجتماعی موجود است. در این باره نیز نه بیانیه کمیته مرکزی بلکه این سند دیگر است که پای بندی پیگیر به اسناد کنگره را نشان میدهد. (در سند سیاسی مصوبه کنگره 14 در پایان بند 5 به طور روشن در باره اهمیت سازمان یابی شبکه ای توضیح داده شده است) .

د - در بیانیه کمیته مرکزی از پاراگراف دوم بند 5 سند دیگر نیز استفاده شده است . اما در این قسمت نیز دست برده شده و عبارت " این سخن به معنای نفی رهبری سیاسی - دموکراتیک نیست " اضافه شده است. به نظر من آوردن این جمله معترضه مبهم و دوپهلوی درباره رهبری، در جایی که نفی یک نوع رهبری مشخص مورد نظر است، ضرورتی نداشت. اما اگر تاکید نیز لازم بود باید بر اصل خودرهنایی طبقه کارگر تاکید میشد. حال پس از این مقدمه و اجتناب از پرداختن به سایر اشکالات کم اهمیت تر ، متن سند را که مورد پذیرش اکثریت کمیته مرکزی قرار نگرفت (هر چند قسمتهایی از آن در بیانیه کمیته مرکزی وارد شد، اما متأسفانه نتوانست از التقاط به دور ماند) به طور کامل می آورم.

حسین قاضی ، 12 فروردین 1390

درباره اوضاع سیاسی و وظایف ما

1- تحولات منطقه برزمینه تحولات و تجربه های مردم ایران، تأثیر محسوسی بر رادیکالیزه شدن جنبش ضد استبدادی- مطالباتی ایران گذاشته است. مهمترین نشانه های آن را می توان در رویکرد مثبت به مفهوم انقلاب، تقویت وزن شعارهای ساختارشکن و معطوف به کلیت نظام در تظاهرات، تقویت پیوند مطالبات اقتصادی و سیاسی (نان و آزادی) و روی آوردن به اشکال جدید مبارزاتی رادیکال تر و از جمله شروع تظاهرات خیابانی علیرغم فضای سنگین سرکوب مشاهده کرد. واگردن نظریه های حربه سرکوب مهمترین اهرم رژیم برای بقاء خود است، کند شدن نسبی تیغ سرکوب را باید یکی از مهمترین دست آوردهای اوضاع و احوال جدید دانست.

2- به موازات تشدید تضاد و شکاف بین مردم و حاکمیت، مصادف های درونی حاکمیت تشدید شده و فشار بر نیروهای بینابینی افزایش پیدا کرده است. تنگ تر کردن دامنه خودی ها به بهانه عدم مرز بندی قاطع با فتنه و دشمنان ، تضاد بالائینها را وارد فاز جدیدی کرده است. اکنون حتی دولت مردان بیش از دوده گذشته نظام از نخست وزیر و رئیس جمهور و رئیس مجلس و نمایندگان ادوار مجلس شورای اسلامی تا رئیس مجلس خبرگان و روحانیون نزدیک به آنها نیز دیگر تحمل نمی شوند. بکدست کردن خود از طریق تصفیه های درونی بدون آنکه یک دستی هم بدست آید، همچون خوره ای به پیکر بیمار حاکمیت افتاده است.

3- وجه دیگری از تشدید منازعات حاکمیت ناظر بر گسترش شکاف بین جناحها و باندهای حاکم (مرکب از خامنه ای و احمدی نژاد و اصول گرایان سنتی) با اصلاح طلبان، بخصوص موسوی و کروبی و آنچه که

در نقد بیانیه کمیته مرکزی ...

الف - در ماده 1 سند اولیه که با رای اکثریت کمیته مرکزی مبنا قرار گرفت ، به جای عبارت " پاسخ مناسبی به الزامات مداخله نیروهای مدافع سوسیالیسم فراهم آورد " که اکنون در بیانیه موجود است " عبارت " پاسخ مناسبی به الزامات مداخله نیروهای مدافع دموکراسی فراهم آورد " قرار داشت . این تغییری مثبت بود که اگر انجام نمیشد ، در همان مطلع بیانیه کمیته مرکزی ، جهت گیری خلاف مواضع پایه ای سازمان و سند سیاسی کنگره را که بر گفتمان سوسیالیستی تاکید داشت، بر آن تحمیل میکرد.

ب - در سند مبنا ، بند کاملی به صورت زیر وجود داشت :

" تا آن-جا که به نیروهای مدافع آزادی بر می-گردد، آن-ها می-بایست به نیاز سوزان تشکیل یک قطب مدافع ارزش-های دموکراتیک پاسخ درخور ارائه کنند. قطبی که بتواند پیرامون مبانی عام دموکراسی بیش-ترین نیروهای سیاسی را گرد آورد، تا از یک سو پروژه-ی بازسازی جمهوری اسلامی با رفم-های جزئی را خنثی سازد، از سوی دیگر مانع فرداستی نیروهای ارتجاعی دیگر نظیر سلطنت-طلبان و مجاهدین یا هر نیروی مخالف دموکراسی گردد." و در ادامه بند دیگری وجود داشت که چنین آغاز میشود :

" مبارزه برای آزادی-ها و حقوق بنیادین دموکراتیک تحت هیچ شرایطی نباید وظیفه اساسی چپ یعنی مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز را تحت الشعاع خود قرار دهد. این دو سطح از مبارزه از دو منطق و دو هدف و دو نیروهای اجتماعی مختلف برخوردار است....."

در این دو بند متوالی اولاً ایجاد یک بلوک دموکراتیک مرکز توجه قرار میگرفت که خلاف سند سیاسی کنگره و مواضع رسمی و شناخته شده سازمان است که تبلیغ و ترویج و سازماندهی گفتمان سوسیالیستی (و پیوند نان و آزادی) مرکز توجه آن بود و در عین حال در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی ، از همگامی با نیروهای دیگر تا حدی که از آزادیها دفاع میکردند ، استقبال میکرد.

ثانیاً این دو بند دو سطح از مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم را از هم تفکیک میکرد و مبارزه برای آزادی و مبارزه برای سوسیالیسم را دارای دو منطق و دو هدف مختلف میدانست . در حالیکه در سند سیاسی کنگره ، گفتمان سوسیالیستی و به عبارت دیگر مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز به معنای مبارزه درهم تنیده برای آزادی و سوسیالیسم ، برای نان و آزادی از همین امروز و شکل گیری گام به گام نیروی اجتماعی پیش برنده آن در بطن پراتیک مبارزه طبقاتی از همین امروز است. در این باره اشاره به توضیحی از هال در پیر در مقاله " دو تعریف از سوسیالیسم " میتواند مفید باشد:

" این مارکس بود که در نهایت ایده سوسیالیسم و دموکراسی را به یکدیگر پیوند زد . چرا که او نظریه ای را پروراند که برای نخستین بار این تلفیق را ممکن می ساخت. جوهر این نظریه این گزاره است : اینکه اکثریتی اجتماعی وجود دارد که نفع و انگیزه تغییر این نظام را دارد. و هدف سوسیالیسم می تواند آموزش این اکثریت اجتماعی باشد. این اکثریت اجتماعی طبقه استثمار شده ، طبقه کارگر است که تدریجاً از دل آن نیروی محرکه انقلاب بیرون می آید. در نتیجه بر اساس نظریه ای که توان های بالقوه انقلابی را در توده های وسیع میبیند، سوسیالیسم از پائین ممکن است، حتی اگر در زمان و مکانی معین آن ها عقب مانده به نظر برسند. "

البته خوشبختانه کمیته مرکزی این دو بند را حذف کرد و به جای آنها ، بند آخر سند دیگر را که بر پاراگراف آخر سند سیاسی کنگره تاکید کرده بود قرار داد. اما متأسفانه در این بند دست برد و در مقدمه بر نقل قول سند سیاسی کنگره ، توضیحی اضافه کرد که تفسیر نادرستی از سند سیاسی کنگره ارایه میکند. این توضیح چنین است :

" همانطور که در اسناد گوناگون سازمان بکرات مورد تأکید قرار گرفته است، سوسیالیسم و دموکراسی جدا از هم نیستند و چپ در حالی که نمی باید نسبت به ذره ای از اصلاحات در شرایط زندگی مردم بی تفاوت بماند ، موظف است چرایی ضرورت در هم شکستن ساختارهای مسلط و عبور از نظام سرمایه داری را برای تکوین دموکراسی رادیکال یا سوسیالیسم البته نه با منطق چویی ، بلکه با

خود جنبش سبزی نامند، است. این کشمکش ها پس از تظاهرات بدون مجوز 25 بهمن ماه وارد فاز انفجاری جدیدی شده است. دستگیری وزندانی کردن رهبران جنبش سبزی قطع هرگونه ارتباط آنها با جنبش و جامعه و گذر از فاز ضد انقلاب" و مفید فی الارض اعلام شدن سران جنبش توسط اکثریت نمایندگان مجلس و سایر ارگانها و تریبونهای رژیم، و لزوم مرز بندی قاطع با آنها در میان صفوف حاکمیت به عنوان معیار وفاداری به نظام رهبری، گویای واقعیت تشدید بحران در میان صفوف حاکمیت است.

4- تجدید سازماندهی اصلاح طلبان و شرایط سیاسی جدید

پس از قیام مردم در عاشرای سال گذشته و آتش زدن تصاویر خمینی و خامنه ای و آشکار شدن ماهیت انقلابی و ساختارشکن جنبش، که فراتر از حد مجاز و مورد نظر اصلاح طلبان سبز بود، آنها از یکسو به شدت زیر فشار حاکمیت و نیز عقبه خود در صفوف حاکمیت برای مرز بندی با به اصطلاح ضد انقلاب و ابراز انزجار و برائت از تظاهرات و مطالبات ساختارشکن مردم قرار گرفتند و از سوی دیگر تحت فشار جنبش از پائین برای رادیکالیزه شدن، در نتیجه چنین کشاکشی آنها برای مدت طولانی دچار بی عملی و انفعال گشتند و سرانجام در گذر زمان و در پی جمع بندی اوضاع و احوال باین نتیجه رسیدند که باید برای کنترل جنبش و تقویت موقعیت هژمونیک خود بر آن و تقویت قدرت چانه زنی شان در برابر حاکمیت بکندند و هم چنین مقابله با بهره برداری قدرت های خارجی و جریانات وابسته به آنها از وضعیت موجود، به تجدید سازماندهی بپردازند. بهمین دلیل تجدید آرایش صفوف خود را - در شرایطی که بخشی مهمی از کادرها و فعالین آن دستگیر و زندانی شده بودند - در دستور کار خود قرار دادند.

عناصر اصلی این تجدید سازمان عبارت بودند از: تدوین یک منشور برای روشن کردن اهداف و راهبردها، یک نهاد هدایت کننده پیرامون رهبری موسوی و کروبی، تلاش برای ایجاد رسانه های فراگیر، انتقال بخشی از رهبری به خارج از کشور، ایجاد تشکل هائی هم چون اتحادیه دانشجویان، تشکل های زنان و جوانان و کارگران سبز.

تدوین منشور سبزی همانطور که از قبل هم روشن بود، بر اساس مشی موسوی و کروبی و رویکرد کلی اصلاح طلبان و با امضای آندو، به درازمدت و فعالین جنبش و حتی دیگر گرایشانی که خود را سبزی خواندند صورت گرفت و نهایتاً انتشار یافت. خط اصلی هم چنان راهبرد اصلاح درون سیستمی و پرهیز از انقلاب و اقدامات ساختارشکن است که در راستای اجرای بی تنازل قانون اساسی و انتخابات آزاد (بدون نظارت استصوابی)، مورد تأکید قرار گرفته است. بدیهی است در شرایطی که سرنگونی جمهوری اسلامی و شعار نفی اصل ولایت فقیه، جدائی دین از دولت و... به مطالبات اصلی جنبش تبدیل شده است، منشور مزبور آشکارا در تضاد با خواسته های مشهود و مطرح شده مردم در خیابان ها و پشت بام ها قرار دارد. هم چنین علیرغم ادعای باور به چند صدائی و تکثر، منشور در وجه اصلی خود بیان گر تنها یک صدا و یک گفتمان معین است. بنابراین حتی گرایش های دیگری که خود را سبزی دانند، اما در عین حال مدافع سکولاریسم و سرنگونی و برخی مطالبات دیگر هستند، احساس می کنند که سرشان بی کلاه مانده است.

5- مهمترین چالش درونی جنبش و راههای برون رفت

شکاف بین محتوای رادیکال جنبش (جهت گیری علیه کلیت نظام) با گفتمان رهبری اصلاح طلبان و گرایشات همسو با آن مهمترین تناقض و چالش صفوف درونی جنبش را تشکیل می دهد. موج سواری بروی جنبش ساختارشکن و انقلابی، حتی اگر مستلزم اندکی فراتر رفتن از ظرفیت رسمی این جریان جهت کنترل جنبش و هدایت آن در چهارچوب نظام و قانون اساسی آن باشد، امری ضروری تلقی می شود. با چنین رویکردی است که اصلاح طلبان به فکر بهره برداری از وضعیت جدید ناشی از افزایش روحیه مبارزه جوئی مردم پس از یک اکت موقت افتادند و تحت تأثیر فضای مبارزاتی مردم منطقه بویژه تأثیر مثبت تحولات مصر و تونس بر روحیه مردم و جوانان ایرانی و امکان بروز حرکات اعتراضی خودجوش با استفاده از تاکتیک نافرمانی مدنی و دادن فراخوان های بدون مجوز برای راه پیمائی و تنظیم تقویمی از اعتراضات، به فعالیت مجدد روی آوردند. نوع شعارها و ویوسترها و تاکتیک های خوبی اهداف آنها را به نمایش می گذارد.

همانگونه که تجربه شکست انقلاب بهمن نشان داده است، مهمترین خطردرونی برای یک جنبش انقلابی، علیه روحیه "همه باهم" یعنی تجمع توده وار مردم حول یک رهبر و گفتمان بیگانه با ماهیت پیشرونده جنبش و ادغام و منفعل ساختن سایر گرایشات در زیر چتر و هژمونی آن گفتمان است. برای فایق آمدن بر این خطر، لازم است جریانات و جنبش های مدافع آزادی و برابری اجتماعی در صفی مستقل و متمایز در متن جنبش عمومی ضد استبدادی حضور داشته و مطالبات ضد استبدادی را با مطالبات پایه ای خود

پیوند بزنند. تنها از این طریق است که میتوان موقعیت گفتمان سوسیالیسم و مبارزه برای آزادی و برابری اجتماعی، نان و آزادی را در برابر گفتمان اصلاح طلبی و لیبرالی، تقویت کرد.

- در شرایط کنونی مهمترین مساله، سازمان یابی پایگاه اجتماعی متعلق به این گفتمان و ایجاد هماهنگی بین تمامی نیروها و عناصر برآورنده آن است. با توجه به تجارب گذشته جنبش ایران و هم چنین تجارب و دستاوردهای جنبش های منطقه، مهمترین گام های ضروری پیشروی این گفتمان عبارتند از: اولاً شکل گیری کانون ویا کانون های هم آهنگ کننده و فراخوان دهنده و برآمده از دل جنبش واز جوانان و فعالان حاضر در صحنه مبارزه. ثانیاً تقویت شبکه های واقعی و مجازی و بخصوص شبکه ها و تشکل های مستقل کارگری و سایر لایه های مزد و حقوق بگیر، و بیکاران و دانشجویان و جوانان و زنان و مردمان تحت ستم ملی و هنرمندان و خانواده ها و هسته ها و شبکه های محلات. ثالثاً تلاش برای هم آهنگی و همسویی همه محافل و نیروهای سیاسی مدافع آزادی و سوسیالیسم در جهت پیوند با جنبش اکثریت بزرگ کارگران و زحمتکشان برای دست یابی به آزادی و نان. و رابعاً تقویت رسانه های مستقل و کلان در داخل و خارج کشور و بالاخره تلاش برای تنظیم مهمترین مطالبات پایه ای هم اکنون موجود فراگیر و اهداف و جهت گیری کلی بطوری که بتواند از طریق رسانه ها و شبکه های اجتماعی و سایر امکانات در وسیع ترین سطح ممکنه مطرح شده و مورد بحث و گفتگو قرار گیرد

6- مقاومت فعال

بی شک رویکرد به ضرورت و اهمیت انقلاب یکی از نکات جالب و مثبت تحولات جاری است. با این همه در طی بیش از سه دهه ما شاهد سم پاشی مداوم توسط اصلاح طلبان اعم از حکومتی و غیر حکومتی علیه انقلاب و ترویج و تبلیغ درکی نادرست و انحرافی از مبارزه مسالمت آمیز و مبارزاتی مدنی بوده ایم که در آن هرگونه مقاومت و ایستادگی در برابر تعرض رژیم به معنی خشونت طلبی و عدول از پرنسیپ های مبارزه مسالمت آمیز مدموم تلقی شده است. و این در حالی است که تجارب و نمونه های فراوانی نشان میدهند که خشونت اساساً از سوی رژیم و حکومت ها بر مردمی که با اشکال مسالمت آمیزه مبارزه پرداخته اند صورت گرفته و تا مادامیکه راه های مسالمت گشوده باشند، توده های مردم رغبتی به استفاده از شیوه های رادیکال تر انقلابی تر مبارزه نشان نمی دهند.

از همین رو ما ضمن دفاع از آرمان انسانی جهانی بدون خشونت و اعلام انزجار خویش علیه خشونت ورزی و تأکید بر اینکه همواره این حکومت ها و دشمنان مردم هستند، مقاومت فعال در برابر آن را با هدف دفع خشونت و پیشبرد مطالبات به حق خود را معیار دفاع از مبارزات مسالمت آمیز نمیدانیم. بدیهی است که تأکید اصولی بر مقاومت فعال در برابر اعمال خشونت و دفع آن، به معنی نادیده گرفتن موازنه قوا و یا افتادن به دام خشونت متقابل و عکس العمل های کور و انتقام گیرانه نیست. انقلاب برای سرنگونی نظام هائی که حاضر به شنیدن صدای مردم و مطالبات به حق آنها نیستند حق مردم است.

7- ضرورت تبلیغ و پیشبرد گفتمان سوسیالیستی و پیوند نان و آزادی

همانطور که در اسناد گوناگون سازمان بکرات مورد تأکید قرار گرفته است، سوسیالیسم و دموکراسی دو مقوله جدا از هم نیستند و ما برای چنین بدیلهی مبارزه می کنیم. از همین رو در اینجا یک بار دیگر مصوبه کنگره چهاردهم را به عنوان راهنمای عمل خود مورد تأکید قرار می دهیم:

برای سازمان ما که خود را جزئی از جنبش بزرگ و متنوع نیروی کار و زحمت می- داند و برای خودرهای و ساختن دنیا دیگر از همین امروز مبارزه می- کند، و در شرایطی که گفتمان سوسیالیستی در جنبش عمومی از موقعیت درخوری برخوردار نیست، اهمیت مبارزه برای تقویت گفتمان سوسیالیستی و شکل- گیری بلوک طبقاتی معطوف به سوسیالیسم روزافزون می- شود. از این رو:

الف- برای پیش- برد این مبارزه، هم کاری و هم راهی همه ی مبارزان ضد سرمایه- داری و مدافعان مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز، یک ضرورت حیاتی و غیر قابل چشم پوشی است و ما بیش از هر زمان دیگر بر آن پای می فشریم.

ب- در مسیر این مبارزه، و برای سرنگون کردن حکومت اسلامی و دفاع از حقوق و آزادی های مردم، با همه ی نیروهای آزادی- خواه هم- راه و هم- گام می- شویم.

**سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی !
زنده باد آزادی ، زنده باد سوسیالیسم !**

پاسخی به نقد رفیق حسین قاضی ...

رفیق قاضی مینویسد :

"الف - در ماده 1 سند اولیه که با رای اکثریت کمیته مرکزی مینا قرار گرفت ، به جای عبارت " پاسخ مناسبی به الزامات مداخله نیروهای مدافع سوسیالیسم فراهم آورد " که اکنون در بیانیه موجود است " عبارت " پاسخ مناسبی به الزامات مداخله نیروهای مدافع دموکراسی فراهم آورد " قرار داشت . این تغییری مثبت بود که اگر انجام نمیشد ، در همان مطلع بیانیه کمیته مرکزی ، جهت گیری خلاف مواضع پایه ای سازمان و سند سیاسی کنگره را که بر گفتمان سوسیالیستی تاکید داشت، بر آن تحمیل میکرد."

بند مورد اشاره رفیق قاضی دارد در باره چه سخن می‌گوید و نقد او بر چه پایه‌ای استوار است؟ بند مورد نظر سند کمیته مرکزی از ضرورت مداخله نیروهای مدافع دموکراسی در نبرد علیه جمهوری اسلامی حرف می‌زند در حالی که رفیق قاضی در باره گفتمان نیروهای مداخله گر دارد سخن می‌گوید. اما این سخن او چه دخلی به این بند سند دارد. رفیق قاضی به منطبق ریخت این بند توجه نکرده و به محض مشاهده دموکراسی رقابت بین گفتمان‌ها را استنتاج کرده است در حالی کل این بند دارد ضرورت مداخله نیروهای مدافع دموکراسی را بیان می‌کند. در صحنه سیاسی ایران نیروهای مختلفی با برنامه سیاسی و گفتمان‌های سیاسی مختلفی نقش‌آفرینی می‌کنند. برخی خواهان نفی ولی فقیه اند ، برخی خواهان نفی اصل ولایت فقیه اند، برخی خواهان جمهوری لیبرال اند و برخی خواهان جمهوری لایبک و برخی خواهان سوسیالیسم اند . پرسش مرکزی این است که چگونه می‌توان بدون ذره‌ای تردید در امر سرنگونی مانع برآمد نیروهای ارتجاعی آتی شد و به مبارزه برای سوسیالیسم ترنم بخشید. بند مورد اشاره می‌خواست توجه نیروهای مدافع دموکراسی را سوسیالیسم به طور ویژه را به این نکته جلب کند. در این بند به ضرورت مداخله سیاسی در برابر مداخله دیگران تاکید میشود نه به تمایز گفتمان سوسیالیستی از گفتمانهای دیگر. تمایز گفتمان چپ از گفتمانهای دیگر برای مداخله سیاسی لازم است اما با آن برابر نیست. هرآینه اگر چپ نتواند مختصا لحظه-ی سیاسی را شناسایی کند. حلقه مقدم پیکار را کشف کند و بیشترین نیرو را حول آماج مبارزه خود گرد آورد. مرحله انقلاب اما از لحظه سیاسی استنتاج نمی‌شود بلکه از ساختارهای بنیادی-تری اخذ میشود.

این که در متن مبارزه علیه جمهوری اسلامی و نیروهای مدافع وضع موجود کدام گفتمان به هژمونی دست می‌یابد یا باید دست یابد محل بحث این بند نیست. این که برای عروج گفتمان سوسیالیستی چه الزاماتی باید تعبیه شود چه پیکارهای باید صورت گیرد در این بند به آن نمی‌توان و نیابت وارد شد، چرا که مکان بحث آن در این بند نیست. در نتیجه نقد رفیق قاضی نقدی است که بر پیش-داوری استوار است و به محض مشاهده کلمه دموکراسی او مرحله انقلاب را به یاد می‌آورد. "رود گفتمانی رودکی آمد به یادم".

محور دوم بحث او بر پیوند مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم متمرکز است او می‌گوید:

"در این دو بند متوالی اولاً ایجاد یک بلوک دموکراتیک مرکز توجه قرار میگرفت که خلاف سند سیاسی کنگره ومواضع رسمی و شناخته شده سازمان است که تبلیغ وترویج وسازماندهی گفتمان سوسیالیستی (و پیوند نان و آزادی) مرکز توجه آن بود و در عین حال در مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی ، از همگامی با نیروهای دیگر تا حدی که از آزادیها دفاع میکردند ، استقبال میکرد.

ثانیا این دو بند دو سطح از مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم را از هم تفکیک میکرد و مبارزه برای آزادی و مبارزه برای سوسیالیسم را دارای دو منطق و دو هدف مختلف میدانست . در حالیکه در سند سیاسی کنگره ، گفتمان سوسیالیستی و به عبارت دیگر مبارزه برای سوسیالیسم از همین امروز به معنای مبارزه درهم تنیده برای آزادی و سوسیالیسم ، برای نان و آزادی از همین امروز و شکل گیری گام به گام نیروی اجتماعی پیش برنده آن در بطن پراتیک مبارزه طبقاتی از همین امروز است. در این باره اشاره به توضیحی از حال در پیر در مقاله " دو تعریف از سوسیالیسم " میتواند مفید باشد."

الف- این که مبارزه برای آزادی و مبارزه برای سوسیالیسم باید با هم پیوند یابند محل نزاع نیست. این موضع کلاسیک مارکسیست-ها است. اما مبارزه برای آزادی و مبارزه برای سوسیالیسم و ضرورت پیوند بین آنها براین پیش-فرض استوار است که آنها دو سطح از مبارزه اند و گرنه پیوند آن‌ها بی معنا می‌شود

ب- بحث بر سر این است که کسانی که برای آزادی و حقوق دموکراتیک مبارزه می‌کنند عینا همان کسانی نیستند که برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند. این که موضع ما سوسیالیست-ها - که مخالف هرگونه ستم به ویژه ستم طبقاتی- باید پیوند این دو نوع مبارزه باشد نافی تمایز این دو سطح از مبارزه به لحاظ واقعی نیست. سوسیالیست-ها نمی‌توانند پیشگام مبارزه برای آزادی و حقوق دموکراتیک نباشند اما همه کسانی که برای آزادی و حقوق دموکراتیک مبارزه می‌کنند ضرورتا در مبارزه برای سوسیالیسم همگام نمی‌شوند به عنوان نمونه همه کسانی که برای حق تعیین سرنوشت ملیت-های ساکن ایران مبارزه می‌کنند الزاما برای سوسیالیسم مبارزه می‌کنند؟ یا کسانی که برای حقوق برابر زنان مردان مبارزه می‌کنند لزوما برای سوسیالیسم هم مبارزه میکنند؟ فهمیدن این سخن برآستی خیلی دشوار است؟

ج- مبارزه برای آزادی و حقوق دموکراتیک اما تحت هیچ شرایطی نباید به عنوان پایان تاریخ تلقی شود و پیکار در این سطح از مبارزه خاتمه یافته تلقی شود. این سطح از مبارزه لازم است اما نباید به آن بسنده کرد.

د- ضرورت پیوند مبارزه برای آزادی و سوسیالیسم هم نباید تحت هیچ شرایطی به انکار ضرورت مبارزه برای آزادی و حقوق دموکراتیک درک گردد . این موضع کلاسیک آنارشیست-ها است که مدافعان شبه آنارشیست درون سازمان ما تازه به آن رسیده اند و ضرورت مبارزه برای آزادی ها را تا آنجا و در حدی می‌پذیرند که حتما و ضرورتا به مبارزه برای سوسیالیسم فرا بروید و گرنه از حیز انتفاع خارج است. ما پیش-تر این موضع رفقا را در قبال مساله اتحادیه-های کارگری مشاهده کرده بودیم حالا دارد پیرامون منطق مبارزه برای دموکراسی سر بر می‌آورد.

این موضع البته ربطی به مارکسیسم ندارد بلکه روایت کج و کوله آنارشیستی باکوین را نمایندگی می‌کند. به علاوه با صراحت مطرح نمی‌شود و پشت هال درپیر پنهان شده است. مارکسیستی که تحت هیچ شرایطی مواضع آنارشیستی را بر نمی‌تابند و تصادفا بر آرایی مخالف آن تاکید داشت. هال درپیر می‌گوید " در سراسر تاریخ جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی یکی از پایدارترین مسایل ایجاد رابطه-ی نظری و عملی میان مبارزه برای سوسیالیسم و مبارزه برای دموکراسی (یا حقوق دموکراتیک)، میان مسایل سوسیالیستی و مسایل دموکراتیک بوده است. هر جریان یا مکتب متمایز سوسیالیست پاسخ مخصوص خود را بدین مساله دارد. در حد افراطی طیف این دیدگاه(نظری آگاهانه یا عملی) مطرح است که دفاع از شکل-های دموکراتیک را به خاطر خود در صف مقدم قرار می‌دهد و دفاع از آرای سوسیالیستی ضمیمه متعلقات فکری آن است.(از دیدگاه مارکسیستی، این موضع صرفا موضع افراطی-ترین جناح لیبرالیسم بورژوا/ دموکراتیک است که وارد طیف سوسیالیستی شده است.) در حد دیگر نوعی ایدئولوژی رادیکال هست که آرای سوسیالیستی- به معنی دیدگاه-های ضدسرمایه-داری- را در مقابل توجه به مبارزات دموکراتیک قرار می‌دهد و مبارزات اخیر را غیرمهم یا زیان-آور تلقی می‌کند. انواع از التقاط این دو رهیافت نیز پدیدار شده است که به دلیل اختلاط- های شان خانواده واحدی را تشکیل می‌دهند. تئوری انقلاب کارمارکس جلد1 ص 313-312.

در این باره کافیسیت به جدال مارکس و انگلس با باکوین در انترناسیونال اول مخصوصا به اثر "فعالیت سیاسی طبقه کارگر" انگلس مراجعه کرد و همین خط فکری را مشاهده نمود.

انتقاد دیگر رفیق قاضی در این محور به گرد دو مرحله ای بودن انقلاب ایران می‌چرخد. در این باره به چند نکته اشاره میکنم:

1- هیچ مارکسیستی تا کنون مبارزه تا مقطع سرنگونی را با مرحله انقلاب صورتبندی نکرده است این کشفی تازه است که باید به نام شبه آنارشیست-های درون سازمان ما ثبت شود.

2 مرحله انقلاب بحثی است ناظر بر بعد از سرنگونی و نظام بدیل در حالی که مبارزه برای آزادیها و حقوق دموکراتیک در کشور ما تا سرنگونی فعلیت دارد و ویژگی، نه ماهیت استراتژی سوسیالیستی در کشور ما رقم میزند.

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

علیه ستم جنسی

<http://rahekaregar.com/feminism>

راه کارگر خبری

<http://rahekaregar.com/news>

تلفن 66851310 - 40 - 49

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تئوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوند)

<http://biphome.sprav.se/radiohambastegi>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح میشوند. مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

3- مرحله انقلاب دو مرحله-ای ناظر بر دو دوره تاریخی و دو دولت آلترناتیو است در حالی که پیکار برای آزادیها و حقوق دموکراتیک از منظر ما مبارزه-ای است با سرشت مبارزه علیه قدرت مستقر و معطوف به جامعه مدنی یا به سخن دیگر ضد قدرت است. در این برداشت از مساله، چگونه می-توان نظام بدیل سیاسی استنتاج کرد جز با شعبده-بازی آنارشیبستی.

4 به فرض که ما طرفدار انقلاب دموکراتیک در کشورمان هستیم آیا رفیق قاضی و همفکران او اصلا به انقلاب سوسیالیستی در کشور ما اعتقاد دارند، به انتقال به سوسیالیسم در کادر دولت- ملت، یا به دولت کارگری باور دارند اگر او به این مبارزه اعتقاد دارد مرز او با رفیق روزبه که اعتقادی به دولت کارگری ندارد در کجاست؟ به چه نوع از سوسیالیسم باور دارید؟ نظر شما به تغییر جهان بدون کسب قدرت کدام است؟ آیا در انبان شما اصلا بحثی در باره سوسیالیسم یافت می-شود؟ آدرس آن کجاست؟

5- به علاوه کسانی که در این تشکیلات سردمدار مخالفت با مبارزه برای دموکراسی بودند بعد از 5 سال بی سرو صدا آن را در کنگره-ی اخیر خود(نگاه کنید به سند سیاسی کنگره 15 هیات اجرایی) پس گرفتند بدون این که بر روی مبارک خود بیاورند که چرا به موضعی که سازمان ما در سال-های گذشته در راستای آن فعالیت میکرد ناگهان معلق و رها کرده اند و سپس دوباره به آن روی آورده اند. شما به چند سال نیاز دارد که به این موضع درست روی بیاورید؟

6- تجربه "همگامی" با منطق مبارزه برای دموکراسی دارد فعالیت می-کند و رفقای از سازمان ما که با رفیق قاضی همفکر اند در آن مشارکت دارند آیا این فعالیت که در مقیاس کوچک و در خارج کشور تعقیب می-شود چه تفاوتی با منطق مبارزه با دموکراسی دارد؟ آیا این مساله خاطره ناصرالدین شاه را به یاد نمی آورد که در سرما گیر افتاده بود و روپوشی نداشت و به مهتر خود گفت چه داری که بر سر خود بگذارم؟ او میگوید جز پالان چیزی ندارم. شاه گفت خودش بگذار اما اسمش را نیاور.

محور سومی که رفیق قاضی آن را مورد نقد قرار داده است آوردن عبارت "رهبری سیاسی - دموکراتیک" در سند است. پرسیدن نیست این عبارت فی نفسه چه اشکالی دارد؟ نفس این عبارت با رهبری آمرانه، از بالا و غیر دموکراتیک مرزبندی دارد و راه تبلیغ هر گونه رهبری اتوریتر و تجربه شده در جنبشها را به طور اثباتی نفی میکند. اما مخالفت رفیق قاضی با این عبارت به سبب غیردموکراتیک، استالینی و اتوریتر آن نیست بلکه با نفس خود رهبری است. اما او شجاعانه و با صراحت به مطلب نزدیک نمی-شود و از روش چراغ خاموش -عادت مالوف گرایش که در تشکیلات ما مواضع شبه آنارشیبستی را طرح می-کند-سود میجوید. او با نفی این عبارت البته نگاه معینی را دارد تبلیغ میکند همان طور که با طرح مساله نفی رهبری کاریزما و آوردن خودرهنانی موافق است، که معنای آن به زبان آمیزد در این بحث مشخص نفی رهبری سیاسی دموکراتیک است. در نگاه او و همفکرانش خودرهنانی رهبری سیاسی را نفی میکند در حالی که میدانیم خودرهنانی اصل رهبری سیاسی را نفی نمی-کند و بدون آن اصلا تحقق پیدا نمی-کند. بنابراین طرح بحث رهبری سیاسی دموکراتیک رعدی در آسمان بی ایر نبود بلکه دقیقا با نفی روایت من درآوردی خودرهبری دارد مرزبندی می-کند. من در جای دیگری و به طور مفصلی درونمایه ضدمارکسیستی این خرافه را مورد چالش قرار داده-ام.

نکته بعدی که ضرورت دارد به آن اشاره کنم این است که ضرورت شبکه-های اجتماعی محل تردید نیست و اشکال سازماندهی افقی نباید تحت هیچ شرایطی نفی گردد. مکان بحث اما در این تشکیلات ما مطلق کردن این شکل از سازماندهی و نفی سازماندهی عمودی با خصلت دموکراتیک است. این آن پرسشی است که در درون سازمان فعلیت دارد. کسانی که تا دیروز سازماندهی آمرانه و عمودی غیردموکراتیک را تبلیغ و اجرا می-کردند متاسفانه به آن سر بام افتادند و مدل سازماندهی آنارشیبستی را بدون رویکرد انتقادی درست پذیرفته-اند. که در دوره بازسازی روایت دموکراتیک از سوسیالیسم یا بازگشت به مارکس با روح انتقادی جای تاسف بسیار دارد. گویا کسانی هستند که تا آخر عمر در تباهی و گمراهی سر خواهند کرد.

"ای دوست اگر بدانی که چه میکنی سعادت مند هستی، اما اگر ندانی که چه میکنی ملعون و خطاکار هستی"

آیه 4 باب ششم انجیل لوقا

پس از حذف یارانه ها اکنون نوبت به حذف ارتقاء حداقل دستمزد کارگران است؛

رسول آرام



ای نان مجبورند با کمترین دستمزد همان کار را انجام دهند! این به دان معناست که دست صاحبان سرمایه را برای اجیر کردن کارگران ارزان قیمت و به دلخواه خود باز گذاشتن . این موضع گیری را در کنار آمار بیکاری که موجب میگردد صاحبان سرمایه و مدیران بنگاههای اقتصادی از بیکاری کارگران سوءاستفاده کنند تا از اعتراضات آنان جلوگیری نموده و در مواقع بسیار آنان را تا مرز گرسنگی مطلق بکشانند تا بسیار آسان با دستمزدی پایینتر از میزان نیازشان برای تامین مخارج زندگی خود و خانواده اشان ؛ به کار بگیرند، قرار دهیم تا متوجه شویم تثبیت حذف حداقل حقوق کارگران در کشور سرمایه داران انگلی تا چه میزان زندگی و معیشت کارگران را تحت الشعاع خود قرار میدهد . نرخ بیکاری در ایران بر طبق آمارهای رسمی تا 18.5 درصد محاسبه میشود . که اگر همین نرخ رسمی را بپذیریم، صاحبان سرمایه همواره این امکان را دارند که با جایگزینی نیروی کار جدید، دستمزدها را پایین نگه دارند . هم اکنون گزارشها و مشاهدات بسیاری وجود دارد که خیل متخصصین در ایران با حقوقهایی کمتر از حداقل دستمزد به کارهای ساده اشتغال دارند و در این مشاغل نیز حتی کمترین امیدی به فردای زندگی خود نداشته و مجبورند تن به پست ترین کارها حتی با دستمزد های بسیار اندک بدهند.

وزیر اقتصاد و دارائی رژیم برای اینکه ایده کاملا ضد کارگری خود را لابی حمایت کننده از این طبقه بزند اعلام کرد: ما باید در چارچوبهای دیگر از کارگران خود حمایت کنیم. یک نمونه آن سهام عدالت بوده است. مثلاً طی چند سال گذشته گفتیم در بخش خدمات درمانی اگر کسی 50 درصد آن را پرداخت کند، ولو اینکه شاغل نباشد 50 درصد دیگر او را ما پرداخت می‌کنیم. افزایش پوشش های تامین اجتماعی و افزایش حمایت‌های اجتماعی این‌ها مصداق این‌هاست.

البته کسی نیست که منکر باشد رایگان شدن بخش خدمات و درمانی یکی از بهترین روشهای موجود برای کمک به کم درآمدترین انسانهاست؛ اما با توجه به اینکه هم اکنون تهی دستان از کمترین کمک های اجتماعی برای سلامتی خود برخوردار نیستند؛ چه گونه میتوان از تثبیت حد اقل دستمزد صرف نظر کرد و به امید ایجاد روشهای حمایت دولت از خدمات درمانی بود.

از سوی دیگر میزان حقوق و دستمزد تأثیری بر تورم ساختاری ندارد . چرا که پائین بودن حقوق کارگران منجر به کاهش قدرت خرید آنان شده و این خود دلیلی بر افزایش مازاد تولید و کاهش درخواست عرضه کالا خواهد بود.

30.03.2011

از سایت رادیو تلویزیون برابری دیدن کنید :

www.radiobarabari.com



در حالی که وزیر کار و امور اجتماعی از پیشنهاد حذف کمترین دستمزد کارگران در طرح تحول اقتصادی و ابلاغ نکردن قانون اصلاحیه قانون کار از سوی مجلس به دولت خبر داد.

محافل کارگری معتقدند اقدام به حذف حداقل دستمزد کارگران یکی دیگر از بیرحمانه ترین اقدامات دولت جمهوری اسلامی علیه کارگران و زحمتکشانش پس از حذف سوبسیدها؛ میباشد که این رژیم در راستای سیاست های جهانی نئو لیبرالیسم و جهت حمایت از بزرگ سرمایه داران ؛ در دستور کار خود قرار داده است.

شمس الدین حسینی وزیر امور اقتصاد و دارائی نیز در مصاحبه ضمن اعلام این خبرتاکید کرده است که " ما باید به دنبال تامین معیشت پایدار کارگران خود باشیم و الا من هیچ زمانی از تثبیت دستمزد ها دفاع نکرده ام." او در حالی این خبر را اعلام میکند که حداقل دستمزد کارگران هر ساله مورد بحث کارگران و محافل کارگری قرار می‌گیرد و مداوما رودر روئی رژیم و کارگران را تعمیق مینماید. با نگاهی به حداقل دستمزد کارگران در ایران همه متوجه میشوند که تعیین این حداقل دستمزد هیچگاه متناسب با حد اقل دستمزد کارگران در کشورهای سرمایه داری نیست و همواره در سطحی بسیار پائین بوده است. در این حال میزان بیکاری کارگران در ایران و نیاز به کار آنان و عدم وجود تامین اجتماعی و حقوق بیکاری و کثرت کارگران بیکار کم سواد یا بی تخصص؛ وزنه فروش ارزاتر نیروی کار را به شکلی وحشت ناک به نفع بهره کشان سنگین میکند.

حداقل دستمزد کارگران در سال 1389 بسطح بشدت تحقیر آمیز 265 هزار تومان افزایش یافت. اگر خط فقر را بر اساس محاسبات بشدت سانسور شده اقتصاددانان ایران و محافل رسمی دولتی در نظر بگیریم، این مبلغ تقریباً یک سوم میزان حقوقی میباشد که زیر خط فقر قرار دارد . دست اندر کاران رژیم اسلامی با بهانه های متفاوت و بوجی از تصویب و درتقاء حد اقل حقوق عادلانه کارگران شانه خالی کرده و معتقدند افزایش حقوق کارگران منجر به تورم خواهد شد. این در حالی است که در آمد مازاد تولید مستقیماً به جیب صاحب کاران و دلالتان سرازیر شده و دولت حامی سرمایه داری از بوجود آمدن تورم شکوه ای نمی‌نماید. از سوی دیگر همه میدانند که تورم اصلی کشور هائی مثل ایران چاپ بی رویه اسکناس های بدون پشتوانه میباشد و کمترین ربطی به افزایش دستمزد کارگران ندارد.

وقتی که وزیر اقتصاد و دارائی موزیانه اعلام میکند: " یک نیروی کار می تواند بگوید من روزی 80 هزار تومان می‌گیرم تا کار کنم، مگر ما با آن مخالفتی داریم. یا مثلاً می‌گویید 20 هزار تومان می‌گیرم که کار کنم، ما با آن هم مخالفتی نداریم. آن به تفاهم کارگر و کارفرما و شرایط بازار کار و نوع کار مربوط است. " چگونه میتوان باور کرد که این جز یک عوامفریبی احمقانه بیشتر نیست. کدام یک از سرمایه داران زالو صفت به یک کارگر ساده مایل است روزی 80 هزار تومان پرداخت کند در حالی که میلیونها کارگر گرسنه در پی لقمه

همه مصریها مساوی هستند... اما بعضی ها مساوی تر از دیگرانند!

ترجمه: نسرين ابراهيمي

کلین جاکسن

توضیح میداد که مصریها نمیتوانند بروی نارضایتی دسته ای از مردم متمرکز شوند. الان همه تمرکز در مورد مصراست. ما باید در کنار همدیگر بایستیم. هیچ گروهی ناپستی به تنهایی عمل کند، ما هدفهای دیگری داریم که آنها مقدم هستند. حرفها و احساسات او را دیگران دوباره و بارها تکرار کردند.

چگونه انقلابی؟

از ماه ژانویه موج تظاهرات سراسر مصر را درنوردید. از مسیحی های قبطی گرفته که خواهان پایان تبعیض بودند، تا از همه مهمتر ناآرامی های گسترده کارگری - که در آن کارگران خواهان خاتمه دادن به فساد در محیط کار و حقوق بهتر بودند. این تظاهرات های کارگری که روزانه در سراسر مصر جریان دارد، نتیجه مستقیم کاهش حق و حقوق کارگران توسط سیاست های نئولیبرالی رژیم است. ده ها هزار کارگر خواسته های خود را چه با تحصن، نشسته، چه با رفتن به بیرون از کارخانه و تظاهرات فریاد زده اند.

این تظاهراتها حتی یکبار هم با داد و فریاد تحریک آمیز مردها مواجه نشد.

پس چه تفاوتی در بیان خواست زنان؛ یا خیلی ساده نشان دادن نارضایتی شان وجود دارد. عبدالوهاب میگفت الان وقتش نیست. البته عبدالوهاب بیرون آمده بود و برای حقوق کارگران در قاهره تظاهرات میکرد.

یک گروه از زنان ژورنالیست، از یکی از مجلات محلی در حالیکه از پیش پرچمها و شعارهای خود را آماده کرده بودند، در میدان حضور داشتند، آنها توسط گروهی از مردها به زور از میدان بیرون انداخته شدند، بعضی از آنها میگریستند. پسر بچه جوانی مرتب بر سر آنها فریاد میزد: یاالله (عجله کنید، بروید).

نظرات و تفکرات زیادی بر این مسئله که آیا مصر یک انقلاب را از سر میگذراند یا نه متمرکز شده است. اغلب مصریها میگویند آری این انقلاب است. اما انقلاب نباید خیلی ساده به معنی انداختن سیستم سیاسی، (که هنوز در مصر اتفاق نیافتاده) باشد. یک انقلاب واقعی بایستی رفرمهای گسترده اجتماعی را شامل شود، یا در حداقل ترین حالت شرایطی را بوجود آورد که در آن مشکلات مشخص همه گیری که جامعه با آن دست به گریبان است، بیان شده و با آن برخورد شود.

در سال 2002، گزارش شکاف جنسیتی در جهان، از 134 کشور، مصر را در رده 125 قرار داد. در مورد توانمندسازی سیاسی زنان، مصر بدترین رتبه را داشته است. آزار واذیت زنان در کشور بطور مداوم در جریان است، تجاوز در ازدواج بطور گسترده رایج است. همانند سایر نقاط خاورمیانه سوئ استفاده جنسی از کودکان در خانواده گسترده، بطور قابل توجهی بالاست، اما بدون گزارش باقی می ماند.

بیش از 80 در صد زنان ختنه میشوند، با وجود اینکه برای آن توجیه مذهبی وجود ندارد، در قرآن ذکر نشده و دولت تلاش کرده که آن را رد کند؛ اما به حدیث مرجعه میشود.

هر چند مشاهده این نمایش شنیع بوسیله مترجمین مصری نسبت به زنان در میدان تحریر، باعث تعجب بعضیها شد. احمد مترجم و معلم عربی گفت که او از این حادثه شوکه شده بود و اظهار داشت که پس از اینکه اینجا ما همه چیز را با هم از سر گذرانیم، به چیزی که می بینم نمی توانم باور کنم.

البته که بسیاری از زنان گزارش میدادند که در طی هجده روز تظاهرات در میدان تحریر آزار واذیت زنان پایان یافت. هر چند به محض آنکه حسنی مبارک از قدرت پائین آمد، اذیتها دوباره شروع شد. نکته ای که زنان مصری بارها و دوباره تکرار کرده اند. شبی که حسنی مبارک استعفا داد، موارد متعدد آزار

تلاش زنان برای گرامیداشت 8 مارس روز بین المللی زن، با عکس العمل خشمگین مردان مواجه شد.

گلن جانسون روزنامه نگار نیوزلندی مستقر در قاهره بر این باور است که قیام مردم باید همچنان موقعیت زنان را بهبود بخشد.

پوسترها ی تکه پاره شده، پراکنده و روبهم انباشته شده، جنوب میدان تحریر، مرکز تظاهرات ضد دولتی مصر را که از 25 ژانویه شروع شده بود، پوشانده بود.

بعضی از پوسترها یک علامت بزرگ ضربدر بر رویشان کشیده شده بود، و بر روی بقیه آنها نوشته شده بود "حالا نه". از آنجائی که صدها مرد مرتجع مصری پوسترها را در زیر پاهایشان لگد کرده بودند، اثر کفشهای کثیف بر روی همه آنها نمایان بود.

بر روی پوسترها بسیار ساده چند خواسته نوشته شده بود، خواسته ها نشان میداد با توجه به روز جهانی زن، زنان قصد داشتند تا دستاوردهای این روز را جشن گرفته و هدفشان را ارتقا برابری جنسیتی قرار دهند.

خواست های مندرج در پوسترها، مجازات شدیدتر بر ضد آزار جنسی، بر ضد متلک وکنایه های مداوم جنسی که هر روزه بر سر زنان می بارد، خواست شرکت زنان در پارلمان به نسبت عادلانه تر، حق زنان در کاندید شدن برای ریاست جمهوری، و بطور خلاصه شناسائی حقوق زنان و برابری بود.

قبل از اینکه هوا تاریک شود به میدان تحریر رسیدم، تعدادی از زنان را در گروه های کوچک، پراکنده در میدان تحریر در محاصره حدود پانصد مرد و یا شاید بیشتر دیدم.

حدود صد و پنجاه مرد مصری را که رو به جلو میرفتند دیدم، بعنوان یک زن تنها، که توسط تنی چند از اعضای خانواده و بستگان محافظت میشدم، بر سر مردانی که دیوانه وار علیه زنان کار میکردند، فریاد زدم. زنی که شلووار جین وتی شرت بر تن داشت از روی نرده پرید و شروع به دویدن از روی چمنها در بیرون از ساختمان موگاما در میدان تحریر نمود، جمعیتی از مردان او را تعقیب میکردند. تنی چند از مردم که تلاش میکردند از او محافظت کنند، بشدت با آنها درگیر شدند.

بالاخره وقتی که امنیت زن خیلی جدی در وضعیت خطرناکی قرار گرفت، سربازان دخالت کردند و با فشار و باتون جمعیت مردها را عقب زدند. سربازان سپس رفتند و زن از آنطرف خیابان فرار کرد. یک زن جوان عربی را دیدم که در حالیکه سرش را با دست گرفته بود و گروهی از مردان از پشت سر او را دنبال میکردند در طول خیابان در شرق تحریر میدوید.

سه زن را در میدان تحریر دیدم که خیلی ساده با پوسترهایشان در دست، در مقابل تعدادی از مردان ایستاده بودند، و سپس بوسیله جمعیت کاملاً محاصره شدند.

مردی، به نام یوسف که کت و شلووار خوش دوختی بر تن داشت و عینک آفتابی اوکلی پوشیده بود، با آهنگ کر دسته جمعی همراه با تعداد دیگری از مردان با نعره بر سر سه زن شعار میدادند "حالا نه". یوسف با کمی لهجه آمریکائی

واذیت جنسی وجود داشت که بیشتر شامل لمس کردن بدن و حرفهای زشت لفظی بود.

خواستگاری که زنان در روز جهانی زن در میدان تحریر داشتند برحق و مهمتر از هرچیز برای پیشرفت مصر حیاتی است. خواست برابری، عمیقاً جامعه را به چالش میطلبد. گوش دادن به این خواسته ها، این چالشها را عمیق تر میکند.

آیا مصرها میتوانند خود را تطبیق داده و عوض کنند؟

مشکلات همراه با سیستم پدر سالاری موجود در خاورمیانه، فساد، حکومتهای استبدادی، و تبعیض را میتوان همگی با عنوان کردن، به چالش طلبیدن، و با پذیرش اصل اساسی برابری، بالاخره تغییر داد.

احساس بوجود آمده درروز جهانی زن در میدان تحریر، توانایی مصر در رابطه با تطبیق و تغییر را مورد سؤال قرار داده است. آنهایی که در محافظت از تظاهر کنندگان زن کوتاهی کردند - والیته آنهایی نیز که در پیوستن به تظاهرات قصور ورزیدند - درست به اندازه همان مرتجعینی که عقب ماندگی خود را به نمایش گذاشتند، مسئول هستند.

برای فریده، ویرایشگر مجله محلی، که برای بیرون بردنش از میدان بر سرش فریاد زده بودند، روزش با خوش بینی سپری شد.

مثل این بود که از طرف مدرسه به مسافرت میرفتیم. علائم و نشانه های با مزه ای درست کردیم و میخواستیم برای زنان آنجا باشیم. پس از ایستادن با هم در مقابل رژیم در میدان تحریر من انتظار چنین تنفری را نداشتم. بعضی از مردان میگفتند که اگر ما یک شکم بچه بزائیم این نزدیکترین است به ریاست جمهوری. مردان زیادی آنجا بودند، ما حتی زنان را نمیتوانستیم ببینیم. آنها با ما خیلی پرخاشگرانه برخورد کردند (به ما میگفتند): «اینجا چه کار میکنید، شما باید به خانه هایتان بروید». سپس شروع به هل دادن ما کردند. بعضی از زنان لگد خوردند و دوربین هایشان گرفته شد. آنها به ما «نه» میگفتند. آیا نمی توانستند چند ساعت به ما وقت دهند؟ مشکل چیست؟ امیدوارم که در آینده وضع بهتر شود. امروز که مزخرف بود.

بار دیگر ارتش مصر در وظیفه اش در محافظت از تظاهرکنندگان برحق، علیه حملات موجود کوتاهی کرد. سربازان میگفتند که آنها فقط دستورات را میتوانند اجرا کنند و نمیتوانند طرف کسی را بگیرند و اگر دخالت کنند مشروعیت خود را از دست میدهند.

درحالیکه میدان تحریر را ترک میکردم، مردی را دیدم که با پاهایش دو تکه پوست پاره شده را بهم نزدیک میکرد. او با مرد دیگری ایستاد، در حالیکه خواستهای زنان را میخواند، پوزخند و حالت متعجبی بر پهنه صورتش پدیدار شد.

کلن جانسون روزنامه نگار نیوزلندی مستقر درقاهره

www.newint.org/tag/middle-east-revolutions



ادامه از صفحه یک

جنگ شریرانه در لیبی ...

آن چه که از آغاز درگیری ها از روز هفدهم فوریه تا کنون در لیبی می گذرد بیش از آن که رنگ و بوی یک جنبش واقعی و خودجوش داخلی را داشته باشد یا از یک جنبش ریشه دار دموکراسی خواهی و مبارزه جوئی یک اپوزیسیون ملی و پیش رو سرچشمه داشته باشد به فیلم های وسترنی شباهت دارد که در یک سوی آن سفید پوستان همیشه پیروزمندان مهاجر اروپائی و عوامل دست نشانده ی آن ها هستند و در سوی دیگرش سرخ پوستان بومی و روسای قبایلی که ایل و تبار آن ها دو شقه شده، بخشی در خدمت تجاوزگران و بخشی رو در روی آنان و هر دو جانب هم با شقاوت غلیه هم دیگر به لشکرآرائی پرداخته اند!

توجیه تجاوز قدرت های استعماری به بومیان سرخ پوست در سه قاره ی آمریکا، استرالیا و آفریقا در بدو امر صدور تمدن بود و پشتیبانی از مهاجران متمدن اروپائی برای آبادانی سرزمین های نویافته و متمدن ساختن بومیان وحشی به این قاره ها مهاجرت می کردند - البته وحشی به بیان و باور آنان و گر نه وحشی واقعی زمام داران دولت های استعمارگر بودند که در رقابت با یک دیگر بومیان را از میان بر می داشتند. - اما به تدریج نقاب متمدن سازی کنار زده می شد و با تجاوز آشکار برای تصرف سرزمین بومیان و منابع بکر آن توسط قدرت های استعماری و خلف شان یعنی دولت های نواستقلال از نوع ایالات متحده آمریکا، کانادا، استرالیا، برزیل، شیلی، آرژانتین، و ... به رهبری مهاجران اروپائی تبار تا برچیده شدن آخرین واهه های بومیان و تصرف آخرین قطعه زمین های آنان ادامه می یافت!

آن چه هم، که در این برهه از زمان و به بیان دقیق تر در دو دهه ی گذشته و پس از زوال اردوگاه سوسیالیستی و دگرذیبی جهان دو قطبی به جهان یک قطبی توجیه گر تجاوز آشکار قدرت های امپریالیستی به کشورهای مستقل و عضو جامعه ی جهانی است همان شعارهای کهنه ی صدور تمدن است در جامه ای نو!

تجاوز آمریکا در دوره ی زمام داری جرج بوش اول به سومالی و تبدیل این کشور پس مانده ی شاخ آفریقا به ویرانه ای بی سامان به بهانه پایان دادن به فرمان روانی دیکتاتوری زیادباره و کلانی که او بدان وابسته است! اشغال افغانستان به بهانه ی پایان دادن به حضور تروریست های ال قاعده در این سرزمین، تروریست هایی که به بهانه ی مبارزه با شوروی با پشتیبانی همه جانبه و راه بردی ایالات متحده ی آمریکا و هزینه دولت دست نشانده ی سعودی از کشورهای عرب و مسلمان در افغانستان استقرار یافته است و نیز اشغال عراق در بدو امر به بهانه وجود سلاح های مرگ بار توده ای در این کشور و پس از یاره درآمدن این ادعا، با شعار سرنگونی دیکتاتوری و برقراری دموکراسی (به خوان حکومت اسلامی) در این کشور!

و اینک یورش به خاک لیبی به بهانه ی جلوگیری از راه افتادن حمام خون و پشتیبانی از مردم شهر «بنغازی» و تقویت جبهه ی شورشیانی که رهبران آن خود از کارگزاران دیرینه ی قذافی هستند و طی سال ها در سرکوب مردم و استقرار نظام دیکتاتوری مشارکت داشته و نقش اصلی را ایفا نموده اند و اینک که جهت و زرش بادها از غرب ست برای سرنگونی نظام دیکتاتوری سرهنگ قذافی و برقراری یک نظام دموکراسی به شیوه ی پارلمانی به پا خاسته و جامعه ی انقلابی پوشیده اند!

شورش اندک شماری از نیروهای نظامی و مسلح ساختن شماری نه چندان زیاد از شهروندان به رهبری یکی از ژنرال های قذافی، ژنرال عبدالفتاح یونس، ژنرال تازه دموکراتی که می گویند رابطه ی نزدیکی با انگلیسی ها دارد و تا چهار هفته ی پیش در سمت وزیر کشور، دست راست معمر قذافی تلقی می شد و برای تحکیم نظام دیکتاتوری فرمان روا بر این کشور تسمه از گرده ی شهروندان می کشید و از چهار هفته ی پیش که یک شبه انقلابی و دموکرات شده در سمت رهبری نظامی شورشیان برای برپائی انقلاب و نظام دموکراسی می کشد! البته وی تنها وزیر نیست که از قذافی جدا شده و در برابر او جبهه گرفته است مصطفی محمد عبدال جلیل هم پست وزارت دادگستری را رها ساخته و در کنار ژنرال یونس و علی طرحونی استاد یکی از دانش گاه های آمریکا و محمود مصطفی

رئیس سازمان برنامه ریزی دولت قذافی که سمت نخست وزیری در دولت شورشیان را عهده دار است مجموعه ی فرصت طلبانی را تشکیل می دهند که با برپائی شورای رهبری ملی و دولت موقت برای گفتم و گو با تجاوزگران جهت وزش باد را به درستی تشخیص داده اند!

بی گمان آن چه که در ماه های ژانویه و فوریه سال جاری در تونس و مصر دو هم سایه ی باختری و خاوری لیبی می گذشت و بخش بزرگی از شهروندان این دو کشور و دیگر کشورهای عربی را برای برقراری نوع دیگری از حکومت به تظاهرات خیابانی کشانید و در پرتو تداوم جنبشی مسالمت آمیز در این دو کشور به دست آوردهائی نائل آمده است و می تواند دموکراسی نیم بندی را به دنبال داشته باشد نمی توانست در لیبی هم که چهل و دو سال است در زیر مهمیز یک سرهنگ کودتاچی و ایل و تبارش له له می زند بی تاثیر باشد، اما آن چه که اوضاع را در این کشور نفت خیز شمال آفریقا آشفته ساخت و خیزش یک جنبش مسالمت آمیز توده ای را که می توانست به شیوه ی مبارزاتی خود تداوم یافته و به فرمان روانی خاندان قذافی پایان دهد؛ شتابان به یک درگیری نظامی و جنگ داخلی میدل ساخت و پشتیبانی بی درنگ و همه جانبه ی دولت دست راستی فرانسه و دیدار سران شورشی با سرکوزی رئیس جمهور این کشور را در پی داشت اگر نشانه هائی از یک توطئه ی از پیش سازمان یافته نباشد دست کم اشتباهی است تاریخی دایر بر ناکام گذاردن مبارزه ی توده ای و تبدیل مبارزات دموکراتیک و حق طلبانه توده ها به جنگ جبهه ای گلدایونرها!

توطئه ای آگاهانه برای دست بابی به نفت این کشور در پرتو برپائی زود هنگام شورشی نظامی و مسلح شدن اندک شماری از شهروندان و پشتیبانی از این جمع مسلح و به قدرت رساندن کارگزاران دست نشانده برای ادامه ی غارت گری به شیوه ای انحصاری! یا به بیانی دیگر دست و پا کردن توجیهی یا بهانه ای برای مداخله ی آشکار و دست یابی به آماج های نواستعماری و پرهیز از تکرار رسوائی عراق که طرح اشغال آن در پنتاگون ریخته شده بود و سرانجام بدون مجوز از شورای امنیت سازمان ملل متحد از جانب آمریکا و بریتانیا به اجرا درآمد!

ایالات متحده ی آمریکا در جریان تجاوز به خاک عراق، برای خالی نبودن عریضه با هزاران نیروی دوز و کلک، حتما پرداخت رشوه تحت عنوان کمک های نظامی و مالی بلاعوض به شماری از کشورها، اندک شماری از فوای نظامی چند کشور دیگر را هم به طور موقت به عراق اشغال شده کشانید تا اشغال عراق را و سرنگونی رژیم صدام را امری جهانی قالب کند و اینک برای اشغال لیبی یا ادامه ی بمباران ها در صدد پیاده کردن همان برنامه است و به آلمان سخت می تازند که چرا در بمباران لیبی مشارکت ندارد و هم چون ترکیه، چین، روسیه، برزیل، هند و دیگران خواهان راه حل دیپلماتیک است.

آیا طرح اشغال لیبی و سناریوی سرنگونی سرهنگ قذافی هم مثل طرح اشغال عراق و سرنگونی صدام حسین، نمی تواند توطئه دیگری باشد برای کنترل انرژی و نفت جهان و این طرح در کاخ البیره و ستاد ارتش فرانسه با هم کاری نظامی و جاسوسی آمریکا و بریتانیا مطرح شده باشد؟ آیا آماده گی نظامی ارتش فرانسه برای دخالت نظامی و آماده گی خلبانان این کشور برای بمباران لیبی نشانه ای از این آماده گی و تدارک این کشور برای اشغال هم سایه ی جنوبی را با خود ندارد. آیا این همان احساس خطر عراق و افغانستان و کناره گیری دوستان و هم پیمانان نیست که توطئه ای از پیش طراحی شده را با بن بست مواجه ساخته است!

طنین انکار هر چند رسا باشد صحنه سازی های پس از یورش در تائید این پیش فرض ها و نمایان گر تکرار همان سناریو است. زیرا پس از صدور برش نامه ی شورای امنیت هر سه کشور بدون درنگ به رهبری نظامی آمریکا دست به کار می شوند و چون «اوباما» از جانب نماینده گان کنگره و افکار عمومی سخت زیر فشار قرار می گیرد تا موضع خود را روشن سازد ناچار می شود پیش از کسب رای کنگره و سنا از اقدام به اشغال نظامی و اعزام تفنگ داران دریائی سرباز زند و برای سرهم بندی کردن ائتلافی نیم بند دست به دامان کشورهای عضو ناتو می شود تا رهبری عملیات نظامی را به ناتو بسپارد و امیران قطر و دبی را هم که اختیاری چندانی از خود ندارند و هدایت هواپیماهای شان با خلبانان انگلیسی و استرالیائی است برای فرستادن نمادین چند فروند هواپیما به جبهه ی ناتو با خود هم راه سازند؟

زمینه سازی برای صدور برش نامه های شماره 770 و 773 شورای امنیت سازمان ملل که توجیه گر این تجاوز است در ظاهر امر به درخواست نماینده گان جبهه ی شورشیان انجام گرفت، درخواستی

که از پشتیبانی امیران دولت های دست نشانده در حوزه خلیج فارس هم برخوردار است. امیرانی که خود نه از قذافی دمکرات تر هستند و نه حکومت شان از حکومت قذافی مردمی تر است و به وارونه ی قذافی حتما انکا نفسی هم به خود ندارند و بدون پشتیبانی همه جانبه ی نظامی، سیاسی و امنیتی آمریکا و بریتانیا نه توان اداره ی خود را دارند و نه بر اریکه ی قدرت دوامی می توانند داشته باشند!

برش نامه ی 773 که با ده رای از پانزده رای نماینده گان شورای امنیت به تصویب رسید و پشتیبانی پنج عضو مهم شورای امنیت چین، روسیه، هند، برزیل و آلمان را با خود ندارد یکی از سست ترین برش نامه های تاریخ سازمان ملل است. این برش نامه نه به فرانسه اجازه ی تجاوز نظامی می دهد و نه به بریتانیا و آمریکا!

اگر قرار است برش نامه ی شورای امنیت به اجرا در آید به اجرا در آوردن آن وظیفه ی همه ی کشورهای عضو است و نه سه کشور از نزدیک به دوستان کشور عضو سازمان ملل! کدام یک از این دوستان کشور به سه قدرت امپریالیستی امضای چک سفید داده اند تا به وکالت از جانب آنان دست به کار شوند؟ اگر این دولت ها خود را ژاندارم جهانی می دانند. چرا برش نامه هائی را که با جرح و تعدیل های فراوان در طی پنج دهه ی گذشته علیه تداوم تجاوز اسرائیل به شهروندان عرب فلسطینی و مصادره ی زمین های آنان صادر شده است پا در هوا مانده و به اجرا در نمی آید و برای به اجرا درآوردن هیچ کدام از آن برش نامه ها تلاشی از خود بروز نمی دهند و توده های بی پناه و تحت ستم فلسطینی را در میان دو اهرم تجاوز صهیونیستی و خشونت بنیادگرانی اسلامی به حال خود رها ساخته اند تا سیاست شهرک سازی اسرائیل با تصرف هر چه بیش تر زمین فلسطینیان ادامه یابد!

بی گمان هیچ انسان آزاده و آزاداندیشی نمی تواند کشتار مردم بی دفاع را تائید کند و با سرکوب خشن تظاهرات مسالمت آمیز را و یا تداوم فرمان روانی دیکتاتورهای را که به هیچ یک از راه حل های مردمی و مسالمت آمیز تن در نمی دهند. و از این زاویه انتقاد از یورش نظامی به کشورهای تحت سلطه ی دیکتاتوری و محکومیت تجاوز امپریالیستی را نباید تائید دانست از نظام های خشن سرکوب گر و دیکتاتوری های فرمان روا بر بسیاری از کشورهای جهان و از جمله لیبی و دیکتاتوری خاندان قذافی!

مساله ی امروز لیبی، مساله ی گروگان گرفتن یک ملت است. از یک سو چند تنی از کارگزاران مزدور قذافی جبهه عوض نموده، با تن دادن به مزدوری امپریالیسم و گشودن جبهه ی نظامی هم مردم را خانه نشین ساخته اند و هم پای تجاوزگرانی را به خاک لیبی باز کرده اند که درد و غمی برای مردم لیبی ندارند. تجاوزگرانی که پیشه ی استعماری دارند، عاشق نفت و گاز هستند و مشتاق قراردادهای میلیاردری برای بازسازی پس از جنگ و ویرانی! و از سویی دیگر با سیاست خانه نشین ساختن مردم، شهروندان این کشور گروگان دو طرف هستند. آن هائی که در شهرهای تحت تصرف قذافی هستند در زیر آتش بمباران و پرتاب موشک های راه دوری که خانه و کاشانه ی آنان را ویران می سازد جز پشتیبانی از دیکتاتور و ادامه ی تظاهرات اجباری و فرمایشی به سود دیکتاتور چاره ی دیگری ندارند و آن هائی هم که در شهرها و مناطق تحت نفوذ شورشیان هستند هم آماج یورش های نظامی نیروهای هوادار قذافی هستند و هم آماج بمباران های اشتباهی نیروهای تجاوزکار خارجی! حتما نظامیان شورشی هم از بمباران های اشتباهی در امان نیستند

و این تمام ماجرا و تمام بدبختی های ناخواسته ی یک ملت نیست. هر بار با دست به دست شدن شهرها، شمار تلفات انسانی فزونی می یابد و تاسیسات بیش تری به آتش کشیده می شود. با ادامه ی بمباران های هوایی و ادامه ی جنگ داخلی جدای از بی کاری و اخراج دو میلیون کارگر خارجی که با هزاران بدبختی خود را به لیبی رسانده اند تا لقمه نانی برای گذران خود به کف آورند و اینک ناامید با دست خالی و با بدبختی خاک لیبی را ترک می نمایند و به کشور خود باز می گردند؛ با ویرانی تاسیسات اقتصادی و صنعتی و ناتمام ماندن طرح های عمرانی و آبادانی، به ویژه بخش ساختمان، صدها هزار تن از شهروندان خودی هم کسب و کارشان را از دست داده اند و کم بود دارو و مواد غذایی در پرتو محاصره ی دریائی و هوائی این کشور صحرائی مزید بر مشکلات است و جان هزاران انسان بی گناه و به ویژه کودکان، زنان و پیران را به مخاطره انداخته است.

یک روز پس از آغاز تجاوز به لیبی، سرکوزی رئیس جمهور فرانسه، در یک مصاحبه ی رادیو تلویزیونی با خبرنگاران که به نحو جانب دارنه ای از تلویزیون های اپوزیسیون ایرانی هم پخش شد ادعا کرد با

عملیات خود از بروز یک حمام خون در «بن غازی» جلوگیری نموده است و مردم بن غازی با مسرت اقدام نظامی او را جشن گرفته اند و عملیات او تا سرنگونی رژیم قذافی ادامه دارد. ادعای سرکوزی توسط اوایما هم تکرار شد. اما آن ها از کجا می دانستند که قذافی در صد است در بن غازی حمام خون راه بیندازد؟ چرا در چند هفته ی گذشته راه نینداخته بود و چرا در شهرهایی که بازپس گرفته و یا بازپس می گیرد حمام خون ادعائی راه نمی اندازد؟ آیا این حمام خون، همان سلاح های مخرب صدام نیست که به گفته ی تونی بلر در 45 دقیقه برای هدف گیری شهر لندن آماده می شد و همان سلاح های اتمی نیست که صدام در زیر کاخ های اش پنهان ساخته بود؟

مسیو سرکوزی هم چنین گفت که این سیاست ما است و هر کجا که شهروندان غیر نظامی یک کشور آماج یورش نظامی دولت های خودی قرار می گیرند ما خود را موظف به مداخله می دانیم و در برابر دیکتاتورهای می ایستیم! این هم دروغ آشکارتر دیگری است زیرا در همان روز ارتش یمن با یورش خونین خود و کشتن بیش از پنجاه تن از تظاهر کننده گان مرکز شهر صنعا را از وجود تظاهر کننده گان پاک نمود و جیک سرکوزی در نیامد. امیر بحرین هم با پشتیبانی نظامی عربستان که تانک های اش را به این کشور فرستاد تظاهرات مسالمت آمیز مردم بحرین را به خون کشید و بست نشینان بحرینی را در مرکز شهر منامه قتل عام نمود اگر خانم کلینتون وزیر امور خارجه ی آمریکا برای رفع مسولیت روش بحرین را اشتباه خواند و گفت دولت بحرین اشتباه می کند؛ آقای سرکوزی برای حفظ روابط نیکو با عربستان همین زحمت را به خود نداد و همین جمله ساده را هم به زبان نیاورد. چون که بحرین پایگاه آمریکا است و فرانسه در آن جا شانسی ندارد چرا امیران پترودلار را برنجانند!

جدای از این که آقای رئیس جمهور خود تا دیروز در رقابت با دیگر کشورهای امپریالیستی دست در دست قذافی، مبارک و بن علی در برابر رسانه ها ظاهر می شد و همین امروز هم در کنار هم پیمانان جنایت پیشه اش دست در دست ملک عبدالله پادشاه عربستان، محمد ششم پادشاه مراکش و امیرنشینان خلیج فارس دارد. و خود نخستین کسی بود که همسر پیشین اش را به دیدار قذافی فرستاد و دست در دست قذافی در الیزه و طرابلس قهقهه سر می داد و با او قرارداد چند میلیاردی ساخت نیروگاه هسته ای می بست. و حتی اجازه می داد تا قذافی به نگام بازدید از فرانسه چادر حکومتی اش را در کنار کاخ الیزه بر پا کند و هم دو تن از وزیران اش که به هزینه ی مبارک و بن علی خوش گذرانی سالیانه اشان را در این کشورها گذارده بودند از ترس رسوائی بیش تر از مقام خود کناره گرفتند.

اما سیاستی که پشت این تجاوز امپریالیستی نهفته است در درجه ی نخست جنگ نفت است. با برکناری معمر ال قذافی که باری به هر حال دست نشانده ی هیچ کدام از قدرت های جهانی نیست و در برابر آنان از یک قدرت مانور نسبی برخوردار است و دلارهای انکسای نفت را سخاوتمندانه تقسیم می کند. هم با فرانسه، انگلیس و آمریکا قرارداد تجارتی می بندد هم با ترکیه و کره جنوبی و چین؛ هم از فرانسه و ایتالیا اسلحه می خرد و هم از آلمان و روسیه؛ و این سیاست چندان خوش آیند فرانسه و بریتانیا نیست که لیبی را بازار انحصاری خود می دانند و حوزه ی نفوذ اقتصادی و سیاسی خود؛ موضع گیری روسیه، آلمان و چین در شورای امنیت و ایتالیا و ترکیه و آلمان در کنفرانس لندن را که خواستار راه حل دیپلماتیک شدند از همین زاویه باید دید!

اگر سناریوی سرنگونی قذافی به شیوه ی سرنگونی صدام به پایان برسد جانشینان اش که قدرت خود را در درجه ی نخست مدیون سرکوزی و دولت های فرانسه و جلب پشتیبانی بریتانیا و آمریکا از جانب او می دانند امتیازات بیش تری به او خواهند داد و همین مساله پیشاپیش میزان محبوبیت سرکوزی را که پیش از تجاوز به لیبی در پائین ترین میزان خود در سه سال گذشته بود به میزان زیادی بالا برده چه بسا پیروزی وی را در انتخابات سال آینده تضمین کند زیرا هم رای فاشیست های ضد عرب را به سوی خود جلب خواهد کرد و هم قراردادهای بازسازی پس از ویرانی رونقی به اقتصاد فرانسه خواهد بخشید به اعتباری جنگ لیبی برای سرکوزی همان اهمیتی را می تواند داشته باشد که جنگ افغانستان و عراق برای گزینش دو باره ی بوش کوچک در انتخابات سال 2004 آمریکا!

چرا با آگاهی بر این اصل که شیوه ی حکومت قذافی هم چون جمهوری اسلامی دیکتاتوری است و نظامی که از جانب وی هدایت می شود یک نظام شبه فاشیستی و به شدت سرکوب گر است؛

سرنگونی چنین نظامی و برکناری خشونت آمیز چنین شخصیت ها را از جانب قدرت های امپریالیستی تأیید نمود و این شیوه ی مداخله جوئی را محکوم ساخت؟

در پاسخ باید گفت جدای از این که تجاوز نظامی و کاربرد جنگ افزارهای نظامی در مناسبات کشورها راه حلی درست و اصولی نیست، اما کاربرد فخر از جانب قدرت های امپریالیستی به ویژه علیه کشورهای جهان سوم و مستعمرات پیشین به بهانه ی سرنگونی دیکتاتورها و یا واداشتن دیکتاتورهای حاکم بر این کشورها به رعایت حقوق شهروندان تنها بهانه ای است برای تأمین منافع دراز مدت جهان سرمایه داری و سود تضمین شده ی بزرگ سرمایه داری و انحصارات بزرگ جهانی! و ا زهمه بدتر این که این شیوه ی سرنگونی دیکتاتورها بازتولید دیکتاتورها را در پی خواهد داشت و نباید پنداشت که دیکتاتورها ذات شریرانه ای دارند. طلوع دیکتاتورها در غروب توده ها نهفته است و اگر غروب دیکتاتورها را نه طلوع توده ها که طلوع امپریالیست ها و غارت گران جهانی رقم بزنند بازتولید دیکتاتوری خواهد بود در قالبی تازه با مهره های دیگر!

اما در هر صورت حتا اگر گریه عابد شده باشد و در جهان ادعائی پسامدرن قدرت های بزرگ به تاسی از افکار عمومی خواهان برچیده بساط دیکتاتوری های خشن از نوع جمهوری اسلامی و لیبی باشند تنها کافی است شش ماه از خرید نفت آن ها سرباز زنند و شاه رگ حیاتی آن ها را که تأمین هزینه ی گراف دست گاه های عریض و طویل نظامی، شبه نظامی، امنیتی و انتظامی است قطع کنند.

در پوچ بودن ادعای دموکراسی خواهی غربی ها، همین بس که قدرت های امپریالیستی با مداخله ی نظامی خود در لیبی جنبش دموکراسی خواهی و آزادی خواهی مردمی یک ملتی را به بن بست می کشند. همه از شهرها می گریزند و به روستاها پناه می برند. آن چه را که طی ده ها سال ساخته اند نابود می سازند و چند دهه به عقب می رانند تا هم چنان وابسته به نفت و مواد خام خود باشند و آن را به بهای ارزان در اختیار دیگران بگذارند و در برابر پوچ بودن رعایت حقوق بشر هم همین بس که اشاره شود در دو کشور بریتانیا و فرانسه و بیست و پنج کشور دیگر که همه گی وابسته به اتحادیه اروپا هستند مجازات مرگ وجود ندارد. در این کشورها جنایت کاران حرفه ای را هم نمی کشند پس به چه دلیل به کشور دیگری تجاوز نظامی می کنند و مردم آن کشور را می کشند. مجازات مرگ تنها طناب دار نیست، هر نوع کشتنی و به هر بهانه ای کشتن کاربرد مجازات مرگ است. خانه مسکونی شهروندان را در افغانستان، عراق و لیبی بمباران کردن و ساکنان خانه را به روز سیاه نشانندن و با بمب و موشک سوزاندن هم کاربرد مجازات مرگی است که در قوانین اساسی این کشورها و در کنوانسیون حقوق اروپائی ممنوع است!

نکته ی آخر این که مداخله ی خارجی در امور داخلی یک کشور اوضاع را آشفته تر می سازد. بیست سال پس از لشکرکشی بوش پدر به سومالی هنوز این کشور درگیر جنگ های قبیله ای و مداخله ی بیگانه گان است و فراتر از مداخله ی خارجی و تداوم جنگ قبیله ای و درگیری کلان ها، در نبود دولت مرکزی و قدرت دولتی، زمینه ی رشد و مداخله ی مسلحانه ی جریان های بنیادگرای اسلامی فراهم آمده که به مراتب خطرناک تر از دیکتاتورهای عرفی گرا هستند و مردم سومالی پس از بیست سال هم چنان با جنگ و نکت و بیماری دست به گریبان اند و دو سوم جمعیت کشور وابسته است. به کمک های بشردوستانه ی خارجی!

ده سال پس از لشکرکشی آمریکا و هم پیمان اش به افغانستان، این کشور هنوز هم توسط اشغال گران خارجی اداره می شود و بدون حضور نظامی آن ها بقائی دولت در پشم انداز نیست و دولت دست نشانده ی این کشور بدون ادامه ی کمک های مالی، کشورهای یاری دهنده قادر به پرداخت حقوق ماهیانه ی کارمندان لشکرکی و کشوری خود هم نیست تا چه رسد به اجرای طرح های عمرانی، آموزشی و با تلاش برای ایجاد زیرساخت های اقتصادی! . اوضاع در عراق هم به همین منوال است. و اگر در پرتو حضور آمریکا انتخابات نیم بندی در این کشور برگزار می شود و در پیوند با زدودن ستم دوگانه، کردها پس از هشتاد سال مبارزه ی مداوم به بخشی از حقوق خود رسیده اند اما بهائی که ملت عراق پرداخته است بسیار گزاف تر است از آن چه که در نبود صدام و حزب بعث بدان دست یافته اند. هشت سال پس از سرنگونی رژیم صدام هنوز هم شهروندان این کشور به جان خود ایمن نیستند و هیچ کس به فردای خود اطمینان ندارند. هیچ کس نمی دانند پس از خروج از خانه یا محل کار دچار چه سرنوشتی خواهند شد یا به سلامت به مقصد می رسند؟! جدا از این که چهار میلیون نفر از شهروندان این

کشور به اردن و سوریه گریخته و با درد و رنج و نداری دست و پنجه نرم می کنند

ادامه از صفحه یک

مداخله نظامی در منطقه ...

بدیهی است که تأمین و تضمین مافوق سودهای این چنین گزاف، بجزاز طریق استقرار حکومت های مستبد نه ممکن بود و نه اکنون ممکن است. در چنین شرایطی عراق نیست که اگر وقوع این انقلابات را یک زلزله و سونامی عظیم سیاسی-اجتماعی و بهمان اندازه زلزله و سونامی ژاپن ویرانگر بدانیم که کل منطقه را دربر گرفته و به سواحل امن و طلائی سرمایه یورش برده است. آماج اصلی این بیداری بزرگ علیه استبداد های حاکم و وابسته به بازار جهانی و دولت های بزرگ سرمایه، و هم چنین علیه فرفوساد و بیکاری گسترده، علیرغم ثروت های افسانه ای این منطقه است. ترکیب توأم استبداد و شکاف های عظیم طبقاتی نیروی محرکه این جنبش ها را تشکیل می دهد. از سوی دیگر وقوع چنین بحرانی در این حلقه استراتژیک که خود قدرت های بزرگ رسماً آن را منطقه حیاتی برای خود بشمار می آورند، در شرایطی صورت گرفته است که کل جهان سرمایه واز جمله کشورهای متروپل دستخوش یکی از وخیم ترین و همه جانبه ترین بحران های اقتصادی و سیاسی چنددهه اخیر خود است. تهاجم های اخیر سرمایه به کارگران و زحمتکشان و به اکثریت بزرگی از شهروندان خود برای بازپس گیری بقایای دست آوردهای قرن بیستم و تشدید استثمار و سرشکن بارسنگین بحران بردوش آنها، گسترش شکاف های درونی جهان سرمایه و بهم خوردن موازنه قوا، شکل گیری قطب های جدید سرمایه بخصوص افول نقش ابرقدرتی آمریکا و گرفتار شدن دریناتلاق جنگ های نیمه تمام عراق و افغانستان، بحران بزرگ محیط زیست ناشی از ماهیت طبیعت خوارانه سرمایه (که گوشه از آن در زلزله و سونامی ژاپن از پرده بیرون افتاد و موجب برانگیختگی جهانی گردید)، و بالاخره بی اعتباری اخلاقی سرمایه که همواره جنگ و آدم خواری و ویرانگری را مفردی برای گریز از بحران و تأمین فضای نوینی برای بازتولید و بازگستر خود قرار داده است، همه و همه دست به دست هم داده و بشریت و نظام سرمایه داری حاکم بر جهان را وارد یکی از سخت ترین بحران های خود کرده است. در نتیجه چنین وضعی نه فقط شاهد اوج تازه ای از بحران سرکردگی (هژمونیک) در میان بخش ها و قطب های گوناگون سرمایه هستیم بلکه هم چنین شاهد بحران هژمونی سرمایه و بی اعتباری عظیم و روزافزون آن بر توده های مردم هستیم. می توان به روشنی بازتاب این بحران همه جانبه را هم در گسترش اعتراضات توده ای در کشورهای متروپل نظیر یونان ویا اخیراً در انگلستان یعنی در یکی از باثبات ترین جزایر امن سرمایه و در تظاهرات صدها هزار نفری کارگران و دانشجویان و فعالین چپ آن مشاهده کرد، و هم در بروز بحران انقلابی در منطقه خاور میانه و در تهاجم نظامی برای کنترل آن، و هم در تشدید رقابت درونی جهان سرمایه و بالاخره در بحران عظیم محیط زیستی که به بار آورده است. بحران فوق در اساس بحران مناسبات نظم سرمایه داری و ماحصل عملکرد آن است که اکنون از افزایش اقتصادی عبور کرده و به عرصه های سیاسی و محیط زیستی و نظائر آن فرا می رود، و نه آنگونه که سرمایه داران و تئوریسین های آن در تلاشند که آن را با نارسائی ها و خطا ها در این یا آن حوزه و این یا آن سیاست توجیه و رفع و رجوع کنند. بی تردید اگر چنین بحرانی، با بحران الکترونیک و خلا ناشی از آن مواجه نبود بسیار پیش از این آسیب پذیری بود و چه بسا با گسستن حلقاتی استراتژیک و مهم از زنجیره جهانی سرمایه همراه می بود.

بدیهی است که در چنین شرایطی نه فقط سست شدن حلقاتی از زنجیره جهانی سرمایه در خاور میانه یکی از نتایج بحران فراگیر سرمایه و بیداری بزرگ مردم است، بلکه خود

اما اگر لیبی حتی به سرنوشته سومالی گرفتار نشود و پس از سرنگونی قذافی شیرازه ی امور از هم نپاشد باز هم از آن جا که این سرزمین، کشور صدها قبیله است خطر درگیری های قبیله ای و جنگ کلان ها و انتقام و انتقام کشی هم چنان به فوت خود باقی است و سرنوشته ی به تر از افغانستان و عراق نخواهد داشت.

در افغانستان به برکت کشت تریاک و بازار پر رونق مواد مخدر بخشی از مردم به نوای می رسند و درآمد کسب شده از مواد مخدر، به اقتصاد شبانی این کشور واپس مانده یاری می رساند. در عراق هم به برکت فرار چهار میلیون نفر و امکان بهره مندی بیش تر از دو رود بزرگ دجله و فرات و امکانی که برای کشاورزی و دام پروری وجود دارد بخشی از کارگرانی که به سبب ویرانی و اخذهای تولیدی، خدماتی و مالی شغل شان را از دست داده و بی کار شده اند، به روستاها باز گشته اند اما کارگران بی کار شده ی لیبیانی در این کشور خشک صحرایی از چنین امکانی هم برخوردار نیستند.

هر چند برش نامه شورای امنیت بر جلوگیری از پرواز هواپیماهای نظامی لیبی و دریافت سلاح از خارج و فراهم آوردن زمینه ی آتش بس را مورد تأکید فرار می دهد اما کشورهای متجاوز با ارسال اسلحه برای شورشیان و پشتیبانی یک جانبه از آنان برای سرنگونی رژیم قذافی، خود شکننده ی اصلی برش نامه ی شورای امنیت و مانع اصلی اجرای آن هستند و ماجرای پیچیده ی موسا کوسا یا کوسه وزیر امور خارجه ی کنونی و مسول امور امنیتی پیشین و متهم اصلی در ماجرای انفجار هواپیماک مسافربری بوئینگ 747 آمریکا بر فراز اسکاتلند که گویا برای گفت و گو های دیپلماتیک به لندن آمده و ادعا می شود که درخواست پناهنده گی نموده است و به احتمال زیاد در بازداشت مقامات جاسوسی بریتانیا به سر می برد نشانه ی دیگری است از عدم بی طرفی مجریان داوطلب برش نامه که چندان هم پنهان نمی کنند!

بریتانیا و آمریکا با وجود آن که از بابت تلفات و خسارات ناشی از انفجار هواپیماک مسافربری و تلفات انسانی ناشی از آن رقم نجومی چهار میلیارد یور خسارت دریافت داشته و پرونده ی آن را بسته اند اینک یک بار دیگر در پی گشودن این پرونده ی بسته هستند تا قذافی را به این اتهام به محاکمه بکشند و خود فراموش می کنند که به فرمان بوش و ریگان دو بیست و نود و پنج شهروند ایرانی را با ایرباس هما شرکت هواپیمائی ملی ایران جنایت کارانه به قهر آب های نیل گون خلیج فارس انداخته اند و تا کنون خسارتی هم به بازمانده گان این جنایت تاریخ نبرداخته اند!

همه ی این دلایل نشان می دهد که سه قدرت بزرگ جهان درد مردم لیبی را ندارند! و مساله ی آنان مبارزه با دیکتاتوری یا برقراری دموکراسی نیست، مساله ی آنان انتقام جوئی از شخص معمر قذافی است. پیوند همه جانبه ی آن ها با رهبران شورشی، چهره هایی که هم اکنون زیر پر و بال آن ها را گرفته اند همه از دست پرورده گان قذافی هستند و جز بازسازی حکومت دیکتاتوری قذافی سودای دیگری در سر ندارند. همان طور که اپوزیسیون اصلاح طلب ایرانی به رهبری امثال خاتمی، موسوی و کروبی در پی بازسازی جمهوری اسلامی هستند و رسانه های جهان امپریالیستی با تمام توان در صد آن اند که به کارگران و زحمت کشان و نیروهای انقلابی ایران بقبولاند که روحانیت اصلاح طلب بدیل رژیم کنونی هستند!

سرهنگ قذافی، شورشی پیشین و دیسپوت پسین، که زمانی مظهر درست کاری و مبارزه با قانون شکنی بود و با وزش بادهای نتولیرالی خود و خانواده اش دست به چپاول دارائی های کشور زده اند از اندک شمار رهبران جهان سومی است که در دو دهه ی متوالی به جنبش ها و نهضت های مبارزاتی در پنج قاره یاری می رساند. از مبارزان ضد آپارتاید در آفریقای جنوبی و از جنبش فلسطین تا ارتش جمهوری خواهان ایرلند و نهضت های مردمی در شماری از مستعمرات پیشین فرانسه از کمک های او برخوردار بودند و این کمک ها طوری نبود که چشم دست گاه های جاسوسی غرب به دور مانده باشد و گویا غربی ها دریافتند که به ترین زمان برای بازخواست و انتقام فرارسیده است.

دوازدهم فروردین هزار و سی صد و نود

متقابلاً در تشدید بحران در سایر نقاط جهان مؤثر است. همانطور که اشاره شد جهان غرب البته در برابر این بحران غافگیر شد. به خصوص با توجه به بحران هژمونی و گرفتاری آمریکا در مناطق دیگر و اکنش سریع نسبت به آن با تأخیر و دشواری همراه شد. درگیر و در مقابل با آن، امپریالیسم با اصطلاح تازه نفس "اتحادیه اروپا" در همراهی با آمریکا، مسئولیت بخش مهمی از اقدامات و واکنش های لازم را بر عهده گرفت. باین ترتیب پس از وقفه ای ناشی از غافلگیری و آشفتگی اولیه، توافق بر روی اولاً: استراتژی بدست گرفتن ابتکار عمل اصلاحات از بالا و حفظ ماشین دولتی و بویژه ارتش و ارگانهای سرکوب مستقیم و جایگزینی مهره های سوخته و رسوا شده با چهره های جدید و اصلاح قانون اساسی، و بدست گرفتن شعار "دموکراسی" و ثانیاً آمادگی برای مداخله نظامی- در صورت نیاز- برای مهار انقلاب در منطقه صورت گرفت. از آن پس دیگر ردن مهر سازمان ملل بر اهداف و اقدامات خود و بهره گیری از فرصت هایی که نافرمانی و مباردت به "خشونت" مستبدینی چون قذافی زمینه های آن را فراهم می ساخت، با استفاده از تجربه عراق در ایجاد منطقه پرواز ممنوع و سرانجام سرنگونی صدام، و منفعل و بیطرف ساختن ویا همراه کردن چین و روسیه و... با این سیاست ها کار دشواری نبود. تاکتیک اصلی همان شگرد و فرمول شاخته شده قدیمی بود: وقتی موج ها نیرومند باشند لازم است اندکی همراهی کنی تا بتوانی آنها را تحت کنترل خود بگیری.

چرا مداخله نظامی لازم آمد

انباشت مطالبات، جان سختی مستبدین در برابر خواسته های جنبش و بعضاً کندی ویا نافرمانی آنها (مثل قذافی) در اجراء صلاحیت ها و دستورات اربابان قدرت و سرعت فراگیر شدن بحران در منطقه و خطر ریاکلیزه شدن آن، لزوم مداخله فعال تری را برای مهار بحران اجتناب ناپذیر ساخت. توقف فرایند انقلابی بحران و کانالیزه کردن آن توسط جایگزین های مناسب و سازگار با شرایط جدید منطقه، مستلزم مداخله نظامی و بکارگیری اهرم های مستقیم زور بود. واقعه حمله به لیبی با شعار ایجاد منطقه پرواز ممنوع ویا شعار جلوگیری از کشتار انسانی، و در نقطه دیگری مداخله نظامی عربستان و امارات در بحرین دو نمونه برجسته از لزوم کاربرد زور در منطقه هستند. دو نمونه ای که دوگانگی و سیاست یک بام و دو هوای آنها را، هم قلابی بودن شعار دموکراسی مورد ادعای آنها و هم دروغ بودن مداخله به بهانه جلوگیری از کشتار را بخوبی آشکار ساخت (در حقیقت آنها خود نیز هم چون همه موارد مشابه به کشتار غیر نظامیان و نابودی زیر بناهای اقتصادی مشغول هستند). اتحادیه اروپا که پیشتر به عنوان یک اتحادیه اقتصادی شناخته می شد تا اقتصادی- نظامی و درسودای نشان دادن خود به عنوان یک ابر قدرت بود، و بویژه دولت فرانسه که در این اتحادیه برای خود نقش رهبری نظامی را قائل است (علیرغم مخالفت آلمان و در تضاد با آن و در همراهی با آمریکا و انگلیس)، با پافشاری بر مداخله نظامی فرصت را برای عرض اندام خود مناسب یافت. بگذریم از اهداف داخلی سارکوزی برای مستحکم کردن موقعیت لوزان خود. گزاف نیست که اگر بحران لیبی را که (با صدور نفت ارزان و قراردادهای تسلیحاتی و نظامی اش با اروپا و نقش آن در مقابله با سیل مهاجرت به اروپا) بخشی از قلمرو منافع حیاتی اروپا را تشکیل می دهد به عنوان دستاویزی برای نشان دادن دندان تیز اتحادیه اروپا و گامی مهم در ورود آن به فاز نظامی بدانیم.

جنگ ابرازی برای نجات سرمایه از بحران

سرمایه همیشه تلاش کرده است بحران های خود را با فرا افکنی و توسل به جنگ چاره کند. امروزه جنگهای امپریالیستی جهانی بین قدرتهای بزرگ جای خود را به جنگ های موضعی و دایمی داده است. اکنون این جنگها نه فقط حافظ منافع ممتاز و مبتنی بر اقتصاد رانتی منطقه است بلکه فراتر از آن وسیله ای است برای فرا افکنی بحران در خود

کشورهای مترویل. جنگ ها با ویرانگری عظیم و اعمال نظم جدید و با اصطلاح "دولت سازی" همواره راه حلی بوده اند در خدمت رفع بحران باز تولید سرمایه، تقسیم مجدد جهان و توزیع نقش های جهانی و تنظیم ساختارهای نوین سرمایه. سرمایه بویژه در دوره های بحرانی، همیشه در میان خون و کشتار و جنگ شیرازه در حال پاشیدن خود را سر و سامان داده است. دامنه اهداف آنها نیز در عمل فراتر از آنچه چیزی است که تصویب شده است. چنانکه امروزه حتی سخن از پیاده کردن نیروی زمینی هم در میان است و هر چه که زمان می گذرد اهداف واقعی آنها بیشتر و بیشتر نمایان می شود. امروزه در آمریکا رسماً از لزوم مداخله و ورود به جنگ در منطقه بدلیل حفظ منافع حیاتی غرب (لیبی برای اروپا و عربستان و بحرین برای آمریکا) سخن به میان می آید و معلوم میشود که داستان دموکراسی و جلوگیری از کشتار غیر نظامیان صورتی بیش برای پنهان نگهداشتن اهداف اصلی نیستند. بی تردید در چنین شرایطی گسترش هر چه بیشتر جنبش صلح و علیه جنگ برای مهار زدن به سوداها سرمایه در منطقه و برای خاموش کردن اعتراضات درونی کشورهای مهاجم دارای اهمیت زیادی خواهد بود

برای اتخاذ رویکرد درست و اصولی نسبت به مداخله قدرتهای بزرگ در منطقه قبل از هر چیزی باید به اهداف اصلی واقعی این مداخله توجه کرد. این هدف های اصلی را می توان در محورهای زیر خلاصه کرد:

1- هدف عمده مهار انقلاب و هدایت آن به کانال های اصلاحی در دولت های دوست و وابسته به قدرتهای بزرگ است.

2- حفظ منافع حیاتی قدرت های بزرگ امپریالیستی و تأمین جریان نفت ارزان و بازار مصرفی بزرگ در منطقه.

3- تغییر ویا تضعیف دولت ها و جریانهای غیر دوست و مزاحم (سوریه، حماس و حزب الله) نیز و به دیگری از اهداف منطقه ای است.

در برخورد با مداخله نظامی دولت های غربی در لیبی (و منطقه) سه رویکرد عمده موجود است که در نوشته بعدی به آن خواهیم پرداخت..

